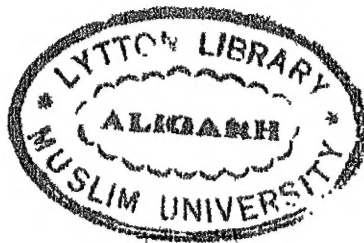


4100



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1335

فَعْلًا وَنَسْتَعِينُهُ

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ الْقَلِيمِ

درین ایام بركت انضمام بفضل خالق عباد و محی البلاد و قائلع بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد موسوم باسم تاریخی

۱۳۰۰
بانگ پیاچین

۱۲۹۰
تاج حسن

تصنیف علی بنیاد صدر الادباء البارعین فخر البلاء الماهرین اشرف الکیاس مولانا عباس دام فقیه

چهارم
در مطبعه الکتابخانه

مطبعة

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۴	در عهد	در عهد	۱۹	۲۴	مرصه	مرصاته	۱۰	۲۸	کشم	کشم
۲۳	۵	مسجد شمس	مسجد شمس	۸	۲۶	بیه	بیه	۲	۲۹	کنده	کنده
۲۳	۱۹	شاه سلطان	شاه سلطان	۱۱	۲۶	بنکنده	بنکنده	۴	۲۹	در روش	در روش
۲۴	۹	بهر انرا	بهر انرا	۷	۲۶	بنکنده	بنکنده	۲	۵۳	تا بنده	تا بنده
۲۴	۱۵	الامر لویه	الامر لویه	۱۲	۲۶	کرسی	کرسی	۲	۵۳	سر از بیج	سر از بیج
۲۴	۱۶	للمرتب	للمرتب	۱۶	۲۶	بطور	بطور	۱۰	۵۳	قیراسو	قیراسو
۲۴	۱۸	الکرم	الکرم	۶	۲۸	بنکنده	بنکنده	۲	۵۳	المنه	المنه

قطعه تاسیخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سنوری شمس بانغ
عشای فدا علی صاحب المختص بفارغ

رفعت رشیدو بیان چون از مضامین درست خطبه تاسیخ هجری خامه فارغ بخواند	کوس یکتے بعالم از زبان کلک زد سکه حالسته شان کلک گوهر کلک زد
قطعه تاسیخ	۱۳۰۵ هجری
رفعت سحر بیان بر رخ زیبای کتاب رنجیت از خامه فارغ گل سال فصلی	چون با گشت قلم خوب کشیده غازه حایه طبع به پیش کشید کتاب تازه
	۱۳۰۶ فصلی

سُبْحَانَكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ تَوَكَّلْتُ عَلَىكَ يَا بَاقِيَ الْعَالَمِينَ

درین ایام سداپاین و اسعاد و بفضل و امداد خالق عباد و محیی البلاد
و قایل بلایه فرشتگان بنیاد حیدر آباد موسوم باسم تاریخی

باغ چارمین

۱۳۰۰ هجری

تاریخ دکن

۱۲۹۰ فصلی

تصنیف عالیجناب صدرالادب و الباریین فخرالبلقاء الماهرین اثر فاضل
مولانا عباس بن العلامة الشهیر فی الافاق شیخ احمد الیمینی الشروانی

در مطبع حنفی لکهنویس جدید تمام موقوفه مزار محمد علی بر مطبوع شد

CHECKED 200801 12 E

۲

۱۳۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك الذي هدانا لهذا الملك وهو على كل شيء قدير والصلاة والسلام على النبي
 البشير المذير والدا الكوام وضعبه الفخام ما هدر الحام على البيت السلام
 وبع ازین برخواطر اجداد روشن تر از مهر نمرود باد که آخر سال هزار و سده صد از
 سفیرین هجرت اتفاق رفتیم بسبیل سیر از جبهو پان مجید آباد و کن گردیده و هرگاه
 از ان دیار خاکسار و روه بمقیدار ابو الفضل محمد عباس بسکن خود باز رسید به تحریر
 این تاریخ هست برگماشت و نام این نامه بانغ چارچین تاریخ و کن گذاشت

محرر ۱۳۳۰ هجری ۱۲۹۰ قمری

چشمه نوش است به فط بلانت احوال
 زین عاصمه مرکبم جان فرسای سن
 بسکه خورشید نبابت خورشید سپاس

پرتوئی اند بهائی خنم دل را سے سن
 ناز عشق و آب شکر باد آه و خاک بند
 خلق را آثار فضل کم است آید در نظر

محرر ۱۳۳۰ هجری ۱۲۹۰ قمری

<p>ساقی معشوق و خوارم انتظار دل سپرد هر دو عالم را کن چون هر فردی قیاس کس چون کم از مایه گرم و سرد روزگار نیست معلومین از دنیا و قوتی غیر دوست دست به پای که ابعاد تنزل طلع کنم گر کسی همای من باشد نیست دشمن</p>	<p>ساحرم زغم درون خون دل صبا مومن هر که بیند طول و غرض ملک تنفس من سوز دل گداز آه سر دین سطر من هر دو عالم چیست صغری من کبر من تا ترقی را و هر دست اینکه اوسد پا من زانکه قدر من نداند کس بنهر تناسل من</p>
<p>و این کتاب مشتمل است بر چهار چین چین اول در حال سلاطین قطب شاهیه من البریه الی الهایه چین دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه امارت دولت نظامیه سلطه الله تعالی چین سوم در تعلیمی حال حیدرآباد چین چهارم در چگونگی قلمرو این مینو سواد و دیگر بلاد و الله الموفق الی الرشاد چین اول در گشتنای حال سلاطین قطب شاهیه از گشتن دکن و لفظ قاهر صاحب متوطن بیدر و غیره شخصی میا و قبل ظهور اسلام در هند تا تسلط شاهان اسلام در دکن و ملک تنگ و قبضه راجهای قدیم آن و یار بود که در شهر و رنجل دارالحکومت داشتند و در عهد هرگاه ریایات اسلام در تنگ مرتفع شد گشتگان بهمنیه حکمران گردیدند و خواست سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی او زنگ نشین بیدر که از جانب شاه موصوفت حاکم تنگ بود و در گوگنده می ماند در سنه نهصد و پنجاه هجری بمینه ضیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود مگر گردید و شاهی علم برافراشت و گوگنده که بر سر گریه قلعه کوچک تنگ چین بناس سالن الزمان بود عمارتش و منیع و منیع کرده محمدآباد نامیده متفرخ و نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری</p>	<p>و این کتاب مشتمل است بر چهار چین چین اول در حال سلاطین قطب شاهیه من البریه الی الهایه چین دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه امارت دولت نظامیه سلطه الله تعالی چین سوم در تعلیمی حال حیدرآباد چین چهارم در چگونگی قلمرو این مینو سواد و دیگر بلاد و الله الموفق الی الرشاد چین اول در گشتنای حال سلاطین قطب شاهیه از گشتن دکن و لفظ قاهر صاحب متوطن بیدر و غیره شخصی میا و قبل ظهور اسلام در هند تا تسلط شاهان اسلام در دکن و ملک تنگ و قبضه راجهای قدیم آن و یار بود که در شهر و رنجل دارالحکومت داشتند و در عهد هرگاه ریایات اسلام در تنگ مرتفع شد گشتگان بهمنیه حکمران گردیدند و خواست سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی او زنگ نشین بیدر که از جانب شاه موصوفت حاکم تنگ بود و در گوگنده می ماند در سنه نهصد و پنجاه هجری بمینه ضیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود مگر گردید و شاهی علم برافراشت و گوگنده که بر سر گریه قلعه کوچک تنگ چین بناس سالن الزمان بود عمارتش و منیع و منیع کرده محمدآباد نامیده متفرخ و نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری</p>

و قتیله و سجد نماز عصر میگردانید و از دست خلام خود با سار و چشید پس خویش
گشته شد و بیشتر قطب شاه شد و از عیش دنیا اندک تمتع برداشته سینه نهصد
و پنجاه و هفت هجری بمرد و برادرش ابراهیم قطب شاه بر تخت نشست و بر قلعه
که گویند حصه دیگر کشیده و جمع کرد و چند قلعه و چند عمارت بزرگ احداث نمود و چند
قریه و کشتی و آباد فرمود و تالاب ابراهیم پیش و تالاب حسین مانع و چندین مساجد و
مدارس بنا کرد که تا حال موجودند و این بادشاه کریم نفس و عادل باطل الهی را نیکو
رغبت کلی بیست و از مانده او خلقی متمتع میشد بخت و یک ربع الشانی سینه نهصد و
هشتاد و هشت هجری روز پنجشنبه انتقال کرد و پسرش محمد قلی قطب شاه دهم بر سر نهاد
و سال دیگر سینه نهصد و هشتاد و نه هجری بفاصله سه کوه از قلعه شهر حیدر آباد آباد کرد و
چار سال و چهار کمان و دارالشفاء و حاشورخانه از ابنیه عالیله و ست و گوشه محل و داخل
و چار محل بنا کرده او بود که حالا بنجر یک حوض گوشه محل دیگر اثری از آن پدید نیست
مرد قابل و عادل و باذل بود و شهر هم میگفت این بیت از دست

از انفات و لبر عالی مقام ما	گردون از دست سکه شاهی بنام ما
<p>هفتادمین و بیست و یکمین هجری جاسه سستی گذاشت و چون فرزند داشت برادرزاده اش سلطان محمد قطب شاه برادرزنگ نشست و میر محمد مومن استرآباد که دخل عظیم در امور سلطنت داشت و قطب شاهیه سید را مجتهد العصر انکاشته بسیار تکرار میگرداند و روز عید النحر این بیت گذرانید</p>	

باجبیت باز بستم عهد و پیمانے توئی	کنه جانی من فشانم پیش جانانے توئی
خسته جانم که کنه کن جانفشانی تازه است	عهد سلطان نوست و عهد قربان توئی

استرآبادی

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد به سجده گذارست و ده کردار شاکرد
قاضی محمد سنائی بود و در فنون سپاگری شاگرد آغا یوسف مکه مسجد بنا کرده
این بادشاه است که بصرف هشت لکبه روپیه تعمیر یافته گاهی عروجی و گاهی
ظل الله تخلص میکرد این سه بیت از دست سه

دماغ و طبع عروجی چه دلکش چهرین است	چنین گوی که خود آسمان و زمین است
------------------------------------	----------------------------------

وله

عز و جاهم ز عشق و دولت اوست	این همه ششتم بهست اوست
مست از باد و نیت ظل الله	سرخوش از باد و نیت اوست

۱۰۲۳

پسرش عبداللہ قطب شاه بهست و ششم ذلقعه سنه یکزار و بیست و سه هجری
پیداشد و روز ولادتش منجمان گفتند که شاه روسه پسر تا و از ده سال نه بنید
ورنه زیان عظیم رخ خواهد نمود شاه برین سخن عمل کرد و از سال ولادت تا سال
دوازدهم هر کس بخدمت امانت می نمود در عرض یکسال مرد چنانچه دوازده امانت
مردند و در سال دوازدهم از روی حساب شش روزی چند باقی بود و از روی تناسل
قری مدت مهور سپری شده بود که شاه بغایت مشتاق دیدار پسر گشت و چون عظیم
ترتیب داد و بدیدار پسر چشم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و
عابد بود و از روی پسر دیده همان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چهارم جمادی الاول
سنه یکزار و سی و پنج هجری رحلت کردند و این عجب است البته در روز دیگر
عبداللہ قطب شاه گردید مولانا رونقی تاریخ نوشت که شاه در کن قطب مان
عبداللہ در دهمین سال میر محمد موسی بم بچار رحمت پیوست میر محمد سعید خان

۱۰۲۵

اردستانی المصطفی میرجله معظم خان خان خانان سپه سالار بود و در بیست و نه سالگی
 محمد امین خان باو خور و بیست و یک بار آمد و بر سر شاهنشاهی نشست و بیست و یک
 شاه ناخوش شد و مردم بغض رسانیدند که میرجله چهار هزار سوار ایرانی نوکر گذار
 اراده گرفتن سلطنت میداد و شاه زیاد و تنویر هم گردید و میرجله بنو استه پیش
 او رنگ زیب رفت و بحضور شاه جهان باریافت و قطعه الماس در پائین نوکر که از
 در پائین که شنایافته بود و جوهر این شخصیت که بر پیشانی شخص میگرفتند و شاه جهان
 ند کرد و بعد مردن سید الله خان و در پرتو و ترغیب و تحریک گرفتن حیدر آباد نمود
 و شاه عبداللہ دو دختر داشت کلانزایا سید احمد عقد لیست و عقد خرد با سید سلطان
 خود و سید احمد با سید سلطان بخش داشت شب عقد داد و دختر خود را به دفع آمد و
 بر سر نهاد و شد که شاه تنگ گشته به ابوالحسن که یکی از اخوان زاده های شاه بود
 عقد لیست و ابوالحسن مرد غریب لا اوبالی بود و پیشتر در تکیه های فقره می نشست
 چون سید سلطان خبر یافت اسباب شادی سوخته با خاطر افروخته بد زنت و پیش
 او رنگ زیب شنایافته نوکر شد و میرجله دختر خود و عقد وی سپرد و بعد ازین عبداللہ شاه
 سنه یک هزار و هشتاد و دو هجری انتقال کرد و ابوالحسن بدو سید مرتضی چارقی شنایا پوید
 و بقیه تانا شاه شهوگر گردید تانا در زبان تنگی طفل را می گویند و اکثر خصائل این
 پادشاه طفلان بودند و کنایه و ناکه بود و مشرک تعصب بودند مختار کار شدند و مراکم
 مشرکین را رونق دادند و در خرابی اهل اسلام فتاوند و شرفا و سادات بجان آمدند
 و تانا شاه که نازک دماغی آن ضرب المثل است بجز عیش و عشرت هیچ کار نتوانست
 و این دو مشرک بروی سلسله بودند و قتی که عالمگیر رو بدکن نهاد و بار اجه ستاره

جنگید این هر دو مشرک خفیه تعانیت راجه کردند چون عالمگیر باده بجای پور را محاصره کرد
 و با سکندر عادل شاه جنگید علانیه ابوالحسن را ترغیب مددکاری والی بجای پور دادند
 ابوالحسن با عالمگیر نوشت که من تا حال پاس بزرگی میکنم دم حال که ایشان سکندر را تمیم
 دانسته بروی تاخته اندلس واری خلیل خان چهار سوار و پیاده روان میکنند و میگویند
 که ایشان از کدام کد ام می جنگند عالمگیر که از دست ناخوش و در فکر تسخیر تمام ملک بود
 بود چهره برافروخت و بهادر شاه را بر سر ابوالحسن فرستاد و خلیل جنگیده شکست خورد و
 گلگیر بدست بهادر شاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادر شاه در حوالی حیدرآباد رسید و شهر
 تلاطم افتاد و ابوالحسن از عمارت چار محل در قلعه کوکنده رفت و در شهر طرفه بول راه یافت
 هر کس طغی میکرد سخت و آبرو میخفت و مردم او باش دست بدارت و را زد کردند و
 شک و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد شهر حیدرآباد در
 و سپاهش اکثر شهر را تاراج نمودند ابوالحسن یحیی فرستاد و پیام داد که جنگ از من شاست
 رعایا بچه قصور کرده اند بهادر شاه حکم امان در داد و تهمردان و سرکشان ظالمان استرا
 داد و بعضی او را پاسه فیل است و گردن زد تا غارت نشسته است چون ابوالحسن
 بهادر شاه هر دو شیعی المذهب بودند بچند شرط صلح فیما بین قرار یافت از انجمله بن کنا
 و ما و ما هر دو کافر که ماده فساد بودند شاهزاده طلب کرد ابوالحسن سر برود و بریده فرستاد
 شاهزاده با عالمگیر خبر کرد و به حسن آباد گلگیر که روانه عالمگیر نظر بهر هیچ نگفت و چند
 خاموش ماند چون بجای پور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود سینه بکینز و نمود
 و نفقت به گلگیر که آمد و گفت که ابوالحسن تهمرد است چرا پیش ما حاضر نشد و منق و فحوا و
 از حد گذشته است می باید که این بے دین را از منبر دارم این گفت و کوچید

و سبت و چهارم ربیع الاول سنه یک هزار و نود و هشت هجری در ظاهر قلعه محس آباد
گوگلنده فرو داد و گوشت جنگ سردا و از هر دو سو تا هشت ماه ده یوم جنگها سے
هولناک شدند آخر روح الله خان و نصرت خان سپاه ابوالحسن را رشوت دادند
و با خود این محمد عبداللہ خان قوم بنی ملکرام وقت شب یک دروازه قلعه کہ بہت
او بود بکشاد روح الله خان نصرت خان صفت شکن خان خواجہ مکارم و دیگر
سواران عالمگیر آخر شب با فوج در قلعه درآمد و ابوالحسن بنیر رقص می و دیگر
لاری ندیم تانا شاہ مردانہ جنگید و زخمها سے هولناک برداشته بزمین افتاد و چند
علامان حبشی پائین ارک و لیوانہ جنگیدہ کشته شدند و صبح قلعه تبصرہ و سران
عالمگیر درآمد مختار خان و غیرہ امر سے عالمگیر بیابکانہ مجلس ابوالحسن آمد و وی تعظیم کرد
و ہر کس را نشانید و چون خوان سامان و شیر خوان چند مہمانان ناخواندہ را کہنت کہ
بسم الله حاضر حاضر است و سہ کس بخوردن رغبت کردند باقی غذا را در نزد ابوالحسن
نہا ز خوردہ بنفیل وار شدہ پیش بہادر شاہ نیت کہ زیر قلعه اتاہا بود و گولند مردانہ
از گاو سے خود بر آوردہ بشا ہزادہ داد و حکم عالمگیر و یک نیمہ نظر بند شد و عیال وی نیز
از قلعه دران نیمہ آمدند و این واقعہ در ماہ و قیعدہ سنہ یک هزار و نود و ہشت ہجری قمری

نصرت خان عالی تاریخ چین منظوم نموده

ابوالحسن دہشت جابجا رحل	بدارش کرد ز انمیان تفتدیر
چون برون رفت و بجائش نشست	شاہ اورنگ زیب عالمگیر

بعد این سانحہ در ماہ ربیع الثانی سنہ یک هزار و نود و نہ ہجری عالمگیر خزانہ و دفاخن
بضبطہ آورده ببلغ شصت و ہشت لکہ و پنجاہ و یک ہزار ہون و دو کرد و پنجاہ و نہ ہزار

روپی و سواهی و برنجی و در حقیقت آلات و ظروف طلا و نقره و غیره اسباب گران بها است
چند کرد و یافته از حیدرآباد و کوچه بده بقلعه احمدآباد و بید زفت و ابو الحسن را همسار
جانسپار خان بقلعه دولت آباد فرستاد و توقیع بنام قلعه از نوشت که در حسن از اینجا
محتاج ندارد سینه بکند و یکصد و دوازده جبری ابو الحسن بجا رفتند اسالی جانسپار خان
نمود و در هفتصد و یکصد و نود و یک سال بود و در یکصد و نود و یک سال
که ابو الحسن از وزیر پیش این چهارده سال در راه و لب گذرانید و چهارده سال در این
علم سپرد و چهارده سال در خدمت قنصل مشرق در پیشی کرد و چهارده سال در خدمت قنصل
داوودیش داد و چهارده سال در قید خانه ایام زندگانی سپرد و در هفتصد و یکصد و نود و یک سال
سلاطین مصر و از ملک زریب درآمد و نواب زریب انسا بکیم تا نخستین شهرت
از قنصل مشرق اترعیان شد عجا و خسرو می بین شوق ستاره آید
و علامه عبد الجلیل بکرامی چنین داد و بلاغت داده

چون شهاب هم از این خطه آید و	بور و هم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال	ز تیغ او عدد و شد پاره پاره
ز گشتان شبه برده اسام	برابر چار الف کرد و نظاره
چنین تاریخ گفتن آید است	شماره عبد الجلیل این آشکاره

دولت

چون سیم و او سببها و را با کیفیت	ز تیغ شهنشاه گشت پاره
الفنا سے این هر سه تارا به یکجا	نمودیم تا تیغ فتح شماره
چون و هم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت و دولت نظامیه	

علیه السلام تعالی از روی گناز آصفی و خزانه عامره و سواران و امرا و تاریخ شید الدین
 و عرشید جاهی و نصر الدین خانی شکر جیانی فصل اول و ذکر گناز شکران تیموری
 آصفیاه - عالمگیر هرگاه سلطنت حیدر آباد از ابوالحسن تاناشاه گرفت صوبه داری
 و کن حواله جانب پارخان نمود و چون کشنه یکزار و یکصد و نیرده هجری بمردستم و لحان
 پس روی صوبه دار شد و در سنه هزار و صد و شانزده رستم دلتان صلوات را در رنگ آباد گشت
 و از پیشگاه شهنشاه کامبخش داد و خان بنی صوبه حیدر آباد شد باز از طرف بهادرشاه
 در سنه هزار و یکصد و نوزده هجری یوسف خان صوبه شد و در عهد محمد شاه دلی مبارز خان
 عماد الملک صوبه گردیده و در سنه یک هزار و سی و یکصد و هفت هجری مبارز خان با
 آصفیاه جنگیده گشته شد و حیدر آباد در دست آصفیاه آمد فصل دوم و در نسب
 آصفیاه قمر الدین آصفیاه نظام الملک حسین قلیج خان بن شهاب الدین غازی الدین خان
 فیروز جنگ بن عابد خان سمرقندی مخاطب بقلیج خان بن خواجه اسماعیل بن خواجه غریز عالم
 بن محمد عالم بن محمد موسی بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح الله ثانی بن شیخ جاوید
 مرست بن نجیب الدین بن شیخ فتح الله بن تلج الدین بن علاء الدین بن بن ابوالکریم
 بن ابی حفص بن شیخ شهاب الدین سهروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بهادر الدین بن
 عبد الله صوفی بن محمد سعید بن قاسم علی رومی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبد الله
 بصری بن عبد الرحمن مکی بن ابوالقاسم بن ابو محمد مکی بن محمد بن ابوبکر صدیق خلیفه اول
 فصل سوم و ذکر امارت آصفیاه باید دانست که عابد خان از سمرقند بعد از بهادرشاه جهان
 در سنه آمد و چهارصدی منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذشت و عابد خان را اب
 هزار سی و خطاب قلیج خان داد و در سنه یک هزار و هشتاد و یک هجری منصب صدر دار شد

و سه هزار پانصدی کامیاب کرد باز صوبه اجمیر باز صوبه بلقان تفویض نمود و باز
 سه هزار و نود و عابد خان بجز گرفت و چون باز آمد منصب هزارری یافت و بست
 و چهارم ربیع الاول سه هزار و نود و هشت هجری وقت محاصره کولکنده بضرب کل
 بروست راست زخمی شده بعد سه روز مرده پیش شهاب الدین اول سه هزار و نود و
 هفت هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز خطاب فیروز جنگ غازی الدین
 مبارسی گردید و و مادر مرقی یافته و مدت قلیل هفت هزارری شد و با وزیر الفنا بیگم
 دختر سعد الله خان وزیر شاه بهمانی کتخاگردید و در عهد بهادر شاه بصوبه داری گجرات
 سرفراز شده بهمانجا سه هزار و یکصد و بست هجری کوس حلت فرو گرفت و از بلطن
 دختر سعد الله خان وزیر قمر الدین خان سه هزار و هشتاد و و پیدا شد نیک بست
 تایش و ولادت اوست اول از عالمگیر چار صدی باز نه صدی باز و نه هزار پانصدی
 و خطاب چن قلیج خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت بهادرری بجا آورد
 و باز صوبه دکن بجا آورد یافت باز چار هزارری باز پنج هزارری منصب یافت بعد از عالمگیر
 شاه عالم بهادر شاه بر اورنگاشت قمر الدین منصب شش هزارری و خطاب خان
 دوران یافت و بز خدمت صوبه داری او سه ساله شد و باز ترک خدمت نمود و بدلت
 و رنگ صوفیه گوشه نشین در دلی ماند و چون بهادر شاه مرد و مضر الدین جهاندار شاه بست
 نشست باز منصب شش هزارری قبول نموده در سلک امرا سه شاهی درآمد و چون سیر
 افسر سپه نهاد منصب هفت هزارری و خطاب نظام الملک پایه بامات انداخت و
 صوبه دکن تا حد کرنا گاشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بجنو فرست
 و صد پنجاه ساله با گشت و هرگاه سیر در گذشت و رفیع الدین رجات پاپونک

مهارد و در و ماه از پادشاه دروش انتر محمد شاه تخت نشین کرد و نظام الملک صوبه داری
 مالوه یافت و از مالوه سنه یک هزار و یکصد و سی و دو هجری غرم تسخیر و کن در سر کرد و قلعه آید
 از طالب جان و برهان پور از انور خان باشتی گرفت و نیزه و هم شعبان سال مذکور از سید
 ولاد علیخان سادات باره در و او حسن پور سرکار بنهید جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه
 شوال سال سطور در و او یالاد پور نواح صوبه برار از سید عالم علیخان مصفا نمود و سید
 کشته شد و ازین هر دو فتح ملک کن منجر کرد و تفتلال تمام مبرسانید و از رنگ آبا و منگاه
 کرد و در دلی نواب حسین علیخان وزیر باشاره محمد شاه از دست میر حیدر خان کشته
 شد و سید گزید و نظام بطلب محمد شاه سمت دلی رفت و در سنه یک هزار و یکصد و سی و پنج
 صوبه داری کنی و دست صوبه داری کجرات و مالوه یافت و در امری شاهی نفاق و در
 دلی ضعف کلی رونمود و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شش فرمان صوبه داری و کن بنام مبارزخان
 عماد الملک محمد شاه نوشت نواب نظام الملک چون چنین دید خود را رنجور نمود و گفت که هرگاه
 مرا دآباد و مر اسازگار است از شاه اجازت گرفته بر آداب روان شد و از راه عطف عمان
 نموده به سرعت راه دکن پیش گرفت بخت و سوم محرم سنه یک هزار و یکصد و سی و هفت
 با مبارزخان جنگید خان موصوف سریدان کشته شد و نظام فتح یافته رئیس کن گردید و شاه
 در وقت نظام را قوی دست دیده فرمان استمال نوشت و از عهده خطاب بخشید و در
 یک هزار و یکصد و پنجاه هجری بدلی طلب فرمود و جنگ مهره نامور کرد و ماه رمضان سال مذکور
 نظام در و او بجو پال با مهره میدان جلال آراست و خبر آمدن ناو شاه از ایلان شنید
 با مهره صلح کرده بدلی رفت و بعد واقعه نادر شاه سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بمیدان
 دکن سفر کرد و ناصر جنگ که در او رنگ آباد بود با خواسته سران سپاه با پدر صف ارشد و نند

و تکیه آمد و نظام فتحیاب گشت و در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
 بهر نامک رفت و قلعه ترچیاپی از مرسته گرفت و انورالدین خان شهابت جنگ
 حکومت مدرین خشیده باز آمد و در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده
 که از قلاع نامی دکن در دست مرسته بود جنگ در چنگ خود آورد و در سنه یک هزار و
 یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه دُرانی از حدود افغانستان به دوستی
 شنیده به دلی روان شد و به برهان پور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه
 تاجدار دلی شکست خورده رفت نواب فتح غریت کرد و در برهانپور سال مذکور بهار شد
 و چهارم جمادی الثانی سنه مذکور در نقش او را در روضه قریب دولت آباد متصل
 او رنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دفن کردند **فصل چهارم در ذکر اولاد**
 آصفیاه تا آخر سنه الهجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان آصفیاه و صفیاه ششم و م قابل
 آصفیاه شش پر داشت میر محمد بیاه امیر الامیر میر محمد نظام الدوله ناصر جنگ میر محمد
 امیر المملک صلابت جنگ میر نظام علی آصفیاه ثانی میر محمد شریف برهان المملک
 بسالت جنگ میر فتح ناصر المملک بهایون جاهد - بعد انتقال نظام المملک آصفیاه بر
 ایالت میر محمد نظام الدوله ممکن شد ایالت محمدی الدین خان مظفر جنگ دختر زاده نظام المملک
 مرحوم حاکم بیجاپور سر از طاعت پیچیده بشوره حسین دوست خان ارکائی هواسه
 تسخیر ارکات و سرکرد و نصارا قوم فرانسویس بنبر پیر لازم گرفته بر بلور الدین خان
 شهابت جنگ گوپاموی که از وقت نظام المملک ناظم ارکات بود لشکر کشید شهابت جنگ
 متقابل کرد و در عین معرکه باده سرخ مات چشید نظام الدوله خبر یافته از او رنگ آباد به مقصد
 هزارهوار و صد هزار پیاده جوار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شد و پانصد کله

ساقی ملی کرد و در سوار پیری بست و ششم ریح الآخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه
 هجری معرکه قتال آراست و مظفر جنگ را زنده اسیر و دستگیر نمود و بر شکال درار کات
 گذرانید و بهت خان و غیره افغانه نوکران نظام الدوله الطبع و میوی با مظفر جنگ و
 افسران فرانسیس سازش کردند و به هفدهم محرم سنه یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری
 نظام الدوله را شهید نمودند و مظفر جنگ را از قید برآورد و بر سندانارت نشانید و در
 بهمد را با آورد و در انشای راه فیما بین افغانه تقاریر پیداشد و با هم خونریزی گردید و مظفر جنگ
 و بهمد خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الملک میر محمد خان
 صلابت جنگ را رئیس کردند و مجید را با و شافقت و میر محمد پناه امیر الامراء و علی خورشید
 ناصر جنگ برادر خود شنیده به واسطه ریاست دکن پنجاب تنهجال با درنگ آباد رسیدند و
 به هفدهم ریح الآخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجری برگ مفا جاجان بخت تسلیم نمودند
 و قتل و غنای بر دزد و درین وقت فتنه در ریاست دکن رونمودند که شورش بسیار
 آخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از پیشگاه برادر
 خود امیر الملک صوبه داری برابر میر محمد شریف برهان الملک صوبه داری سیجا پور ریاست
 و در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری برهان الملک از سیجا پور درازنگ آباد نزد برادر
 آمد و منصب و کالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی هم از برابر با درنگ آباد
 رسیده برهان الملک را از عمده و کالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورده و لقب
 به لقب ولیعهد شد سرداران فرانسیس خواهند که دست افتد از آصفجاه ثانی را کوه نامه نمایند
 آصفجاه ثانی در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری حیدر جنگ سرخس فتنه برآورد
 و در غیر خود کشته اسب سواره بدر زفت و امیر الملک را مجید را با و نهاد و آصفجاه ثانی

با جانوجی بهوسله مکه سدر برار جنگیده باز صلح نموده پیش برادر خود امیر المملک رفت و درین
 فساد و آذینر شها مملک بسیار در دست پیشواراچه پونه رفت که تفصیل آن بسیار است
 و صرف حیدر آباد و بیدر و برادر دست اولاد نظام المملک ماند و چون شوکت و قوت
 پیشوارا قتل بها و جهنگو و بسواس را و در سواد کر نال از دست سپاه احمد شاه در آن
 مضمحل گردید آصفجابه ثانی با امیر المملک برآمده تا بهفت کرده پونه را یات غنیم را نگونسار
 کرد ناگاه بهیغ ناصه المملک با غنیم پیوست باین سبب فیما بین اچه پونه رگنا تچه را و او را و
 و نواب آصفجابه ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و بیدر هر قدر مملک در دست پیشوارا
 والی پونه بود باز بدست آصفجابه ثانی آمد و چهار دهم و پنج سینه پلنزار و یکصد و هفتاد و
 پنج سبجری در بیدر آصفجابه ثانی برادر خود امیر المملک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر
 بادشاه دلی فرمان صوبه داری و کن بنام آصفجابه ثانی فرستاد و نواب و بیدر را استقبال نموده
 فرمان را بدست تعلیم گرفت و متقل والی حیدر آباد شد و درین وقت فیما بین رگنا تچه را و
 و او را و مناقشه رونمود آصفجابه ثانی حمایت رگنا تچه را و کرد و او را و شوکت خورد
 سر بر خط فرمان غم خویش رگنا تچه را و نهاد و رگنا تچه را و در عوض این استداد مملک پنجاه
 لکه روپیہ و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام المملک بدست راجهای پونه آمده بود
 پیشکش ساخت و ناصر المملک که نزد راجه پونه بود از کرده خود ایشان شده خواهان عفو و قصه
 و بعد عفو جریه در اردوی آصفجابه ثانی داخل گردید و بنامی و فتنه پردازی بعضی امرا
 آصفجابه را از رگنا تچه را و مکر رنده بر سرش فوج کشید رگنا تچه را و طاقت جنگ در نداشت
 ندیده باسی هزار سوار تاراج ملک نظامیه اختیار کرد و آصفجابه ثانی نیز تخریب کشور غنیمت
 نمود و پونه ملک حریف را تاراج کرد و پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان و کا

آتش زبون نه راسپاه اسلام تاریخ این واقعه یافت و ستم ربيع الاول سنه یک هزار و یکصد و
 هفتاد و هفت هجری امیر الممالک از قید زندان بستی نجات یافت و در همین سال
 رکن الدوله سیروسه خان بنصب در الملهای مرتقی گشت و ظفر الدوله هفتم جنگ
 مرتبه سالاری سپاه یافت بنادر کان عالی لقب آصفجه ثانی مقرر شد و از ترویات
 آسایش و مستی واد و ابعاد انتقال رکن الدوله سنه یک هزار و یکصد و نود و هفت هجری
 غلام بیخان خطبای شیر الممالک عین الدوله سرب جنگ اسیر و جابه بهادر وکیل مملکتی
 دیگر و غیره و دولت آصفیه و خدمت در ایانی ریاست سر فرزند و در سنه یک هزار و یکصد
 و پنجاه هجری قمری و رکن و غیره و این خط پنجم سال پایتخت آصفیه ثانی بسیار و شتران خرید
 نموده در راه اسیر و یک قوت نظام بطور اهل فرنگ ساخت و مسکنشان در حرم سلا
 بنکر و صد و هشتاد نفر از راه خدمت تباری و جلدی و خیاطی و دیگر پیشه گرهای آموخته
 زنانه بازار بکانه شهر آباد کرد و در سنه یک هزار و دویست و هشت هجری بر والی پور لشکر
 کشید و در موقع که در پنجم شعبان سنه یک هزار و دویست و هشت هجری جنگی شکست خورد و دست
 و در روز قلعه بند مانده خواستش صلح کرد و پیشوا والی پورنه بانی فساد شیر الممالک را دانسته
 طالب کرد و در روز و پنجم خراج لشکر کشی طلبید آصفجه ثانی بمجبوری پذیرفت و شیر را
 حواله کرد و مجید را با و برگشت عالیجاه پسر آصفجه ثانی بغاوت و زید مجد الممالک بر سر
 آوید و اسیر شد و عالیجاه مغلوب گشته در سنه یک هزار و دویست و ده هجری و شکر آمده از
 کویت گرفتاری بر و آصفجه ثانی که از شکست خورون مخزون میاندازد و درون اسیر زیاده
 انگیزان گردیده بر اسرے نفع عجم بدین قصص میل کرد و سر آمد لولیان عصر شان سما چند
 بود که ماوراسه حسن و جمال و غنچ و دلال و مهارت و در فن موسیقی بر اسب خوب و آواز

از فنون سپاهگیری بسیار واقف بود و شعر فارسی و اردو و شونجی میگفت و شعر و
 سپاهیان را دوست میداشت و سلوکها مینمود و این زن در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش
 هجری قالب غنصری تنی کرد و بر قبر وی گنبد عالی افراشته اند و هنوز برقرار است المختصر
 آصفجاه ثانی از کثرت عیش و عشرت بمرض فالج مبتلا گردید و در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش
 هجری مشیر الملک در سرکار پیشوا بهرحله که تو است منفسه عظیم بر پا نموده از زندان
 برآمده نزد آصفجاه ثانی در حیدرآباد رسید و در راه اسیر سلطان اسپهبد علی خان
 کوس شاهی زد و با انگیزان جنگید و با آصفجاه ثانی نیز تقاریر پیدا کرد و مشوره مشیر الملک
 آصفجاه ثانی مدد انگیزان اختیار کرد و پیشوا هم معین انگیزان شد و هر سه لشکر بر سر یک پیشوا
 و پیشوایان کار سنه یک هزار و دویست و شصت و شش هجری از پا و آوردند و ملک و مال و را
 با هم قسمت نمودند بعد از این در سنه یک هزار و دویست و شصت و شش هجری پیشوا از آصفجاه ثانی مطاع
 سه کرد و روپ نمود مشیر الملک و هم تنه و برگسترده انگیزان را با والی پوینه آماده پیکار کرد
 و در دولت آصفجاه فوج انگیزی هم نوکر گزاشت و در فکر سمیتصال پیشوا سه گریه نمود
 هنوز این مقدمه ناتمام بود که آصفجاه ثانی بهفهم ربع الثانی سنه یک هزار و دویست و شصت و شش هجری
 از مرض فالج که از چند سال بآن مبتلا بود نهتا و یک مرحله زندگانی طی کرده عالم فانی را
 وداع کرد و سعید خجست تاریخ ولادت و متوجوب بشت تاریخ وفات او ستوده و عشرت بشت
 بشت اسما ز کور نیست میر احمد علیخان عالیجاه ۱۰ میر کبر علیخان سکندرجاه ۱۰ میر جهان علیخان
 فریدونجاه ۱۰ میر ذوالفقار علیخان جهاندارجاه ۱۰ میر حبیب علیخان حبشیدجاه ۱۰ میر
 تیمور علیخان کبیرجاه ۱۰ میر جهانگیر علیخان سلیمانجاه ۱۰ میر جهاندار علیخان کیوانجاه
 نواب آصفجاه ثانی بر حال وزیر خود مشیر الملک بسیار مهربان بود و هرگاه سیف الملک

پسر شیرالملک مرد شیرالملک بسیار عظیم شد آصفجاه ثانی برائے علی خاطر سلیمان جا
 و کیوان جا هر دو پسر خود را در سر زندی شیرالملک داد و ابواب رفت بر کشاد
 و چون رو بروی آصفجاه ثانی عالیجاه شهنشاه گشته بود و بعد حلت شان آصفجاه ثانی
 سکندر جا هر دو پسر را مارت گذشت و عمر عزیز در کالج دولت بغرت بسر برد و راه
 یوچمه سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری پیدا شد و هفدهم ذیقعد روز جمعه سنه
 یک هزار و دصد و چهل و چهار هجری وفات یافت و مختصر وقایع عهد ایشان نیست که چون
 شیرالملک سنه یک هزار و دصد و بیست هجری بعالم بقا شتافت میر ابو القاسم
 الخا طب میر عالم را خدمت دیوانی عطا کرد و هرگاه بخت و کرم شوال روز جمعه سنه
 یک هزار و دصد و بیست و سه هجری میر عالم جهان فانی را گذشت شیرالملک حید یار خان
 و اما میر عالم را خدمت دیوانی سپرد و یادگار میر عالم بیرون شهر تالاب کلان است که
 ازان شهر میر و شیر و در ده اند و خدمت مشککاری بر اچ چند دلال بهادر که تری تفویض
 گشت و راجه صاحب محتاکل شدند و شیرالملک بر اسمی نام دیوان ماندند و عیشرت
 زندگی بسر بردند هشت و تتر و نه پسر سکندر جا بود و نامهای پسران باین تفصیل اند
 میر قزنده علیخان ناصر الدوله - میر شیر علیخان مصم الدوله - میر گوهر علیخان
 مبارز الدوله - میر فضل علیخان سیف الدوله - میر نور علیخان منور الدوله - میر
 فیاض علیخان ذوالفقار الدوله - میر محمد علیخان قطب الدوله - میر واور علیخان قزاق الدوله
 میر فتح علیخان مظفر الدوله - هرگاه چنانکه مذکور شد سکندر جا هر دو ارنا پاندار به
 و اقرار شتافتند و اب ناصر الدوله بهادر و رفیق بخش مسند مسند مانده شد و ایشان از
 بطن فضلت النساء یکم یازدهم ماه جمادی الاول سنه یک هزار و دصد و هشت هجری

پیدا گشتند و در قصر امارت بعیش و فراغت ایام زندگانی بپایان آوردند و بعارضه
 پیش بخت و دوم ماه رمضان سنه یک هزار و دویست و هشتاد و سه هجری عالم فانی
 گذشتند و در عهد ایشان هرگاه بنیر الملک مردند راجه چند و لال صاحب پیشکار تنها
 راق و فائق جمله امور ریاست شدند و حضور پر نور بندگان عالی آصفیاه چهارم بذات
 بهیج کار توجه نکردند و قانع عهد قدار راجه صاحب موصوف بوجه اختصار قلم انداز نموده
 صرف انچه بمجمل می نویسم که ایشان سخی بودند و قوم سکھ و روپیه و عرب در و درشان
 قوی دست گردیدند و فیما بین خاندانیکه ها نمودند آخر سکھ و روپیه مغلوب و عرب غالب
 گشتند و چون ملک را با جاره میدادند و با نظامیکه می باید کمتر توجه میکردند کشور از قدری
 محال تنهایی پذیرفت و محاصل کمتر شد و حال مرا و جاگیران و گرون گردید و در خزانه
 بیشتر ماند و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه در ماه که با پایا
 تنخواه سپاه انگریزی بدولت انگلیسیه داده میشد از تهی شدن خزینه و ارسال اتم تعلوق
 رونمود و چون قریب یک کرور روپیه سرکار انگریزها در بدولت نظامیه قرض شد
 نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از ساد و پیشکاری و مختاری برخاسته غلت نشین
 شدند و راجه رام بخش سپر راجه گون بخش خلعت پیشکاری پوشیدند و سراج الملک سپر
 بنیر الملک سپر دیوانی بردستار گشتند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند
 و امیر کبیر شمس الامرا بهادر اول بر کار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذشتند باز راجه
 رام بخش پیشکار و بعد چند سس سراج الملک دیوان شدند و بسیار تدبیر کردند مگر مدعا
 نیافتند آصفیاه چهارم آنچه در خزانه حبیب خاص و قلع گوگنده داشتند برای دفع خسار
 ریاست و فیصله تنخواه انگریزی دادند مگر کافی نشد و کما ضا حنت رونمود و آخر مجر گشته

و دو از دهم ماه شعبان سنه یک هزار و دویست و شصت و نه هجری کنیل جان لوصاحب
 بهادر رزیدنت دولت انگلشیه را در وجه ادای دهم و آئینده بر سر وادون تنخواه
 ماه به ماه نفوج انگلیزی بندگان عالی صوبه برار که در آن وقت ظاهر پنجاه لک و پیه
 محاصلش بود حواله کردند که شروط تفویض و گفتگو سے مطالبه و بیان دیگر امور بود چه
 ایجاز درین مختصر گذاشته آمد القصه بعد ازین هفدهم شعبان سال مذکور سراج الملک
 راه آخرت پیو و ند و شجاع الدوله مختار الملک میر تراب علیخان سالار جنگ بهادر
 پسر شجاع الدوله مرحوم بن میر الملک عمده دیوانی یافتند و نرائن پرنشاد صاحب راجه
 راجایان نرند بهادر بن راجه بالا پرنشاد صاحب بن راجه چند دلال صاحب بن خدمت
 پیشکاری منصوب شدند از اصابت راجی و توجه تام و غور مالاکلام دیوان محدود
 انتظام در ریاست پدید گردید و یکویا خزان رفت و موم بهادر رسید آصفیاه چهارم دو
 پسر داشتند خرد و روشن الدوله و کلان میر تنیت علیخان افضل الدوله بهادر که نسبت و نهم
 ربیع الثانی سنه ۱۲۲۷ هجری پیداشدند چون روز دیگر بعد رحلت والد باجنود آصفیاه تحبیم
 شدند و بر سر مملکت آبابی نشستند دست جوگشاوند و بسیار فقرارانواختند در صورت
 وقوت و جرات ثانی هفتدیار بودند و تمام اختیار ریاست از راه فراست و کیمت
 بکف سالار جنگ بهادر وادند و فارغ البال ماندند و سعت ملک نظام نو و پنج هزار و صد
 و سی و هفت میل مربع مکرست و اگر انتظام و آبادی ملک چنانچه میباید بر روسے کار
 آیشش کرد و در روپیه سالانه خرج حاصل شدن و شوازیست مگر در عصر آصفیاه چهارم
 قریب دو کرو و بدقت وصول میشد سالار جنگ ساعی جمیله بکار بودند و ریاست را
 از بار قرض بکند و شش کردند و ملک را بقدر امکان آباد ساختند که سوامی جاگیرت که

زیاده از که در روپیه باشد حاصل ملک قریب چارکر در خزانة اصفیه داخل شد
و بسیار عمارات جدید بنا کردند و عمارت های کهنه مرست نمودند بادولت انگلشیه
اتحاد افروزند و نوکران را ماه به ماه تنخواه دادند تعداد نوکران ریاست قریب ششاد هزار
است که پانزده لک روپیه شهریه می یابند پل مسجد و بازار افضل گنج بکرم ولی نعمت
خویش با سلوب خوب تعمیر کردند و نظام محکم جات نمودند ریل از حیدرآباد تا شولالوپور
ساختند و از اورچلیله عمد اصفیاء پنجم نیست که در سنه هجری علاقه را چور و شور پور
و دہراسیون گونمشت اندیا شامل حیدرآباد نمود و بعضی پرگنات علاقه صرف جاهای
بطور معاضه گرفت و در همین سال سکه قدیم که بران نام سلاطین تیموریہ بود متوقف
گردید و سکه جدید که یک رومی آن نظام الملک اصفیاء و طرف دیگر ضرب حیدرآباد
نقش است جاری شد و در سنه هجری خطاب شماره هفتصد هزار روپیه
و تمغه اشار از پیشگاه ملکه معظمه کوئین و کشور قیصر هند و ملکه لندن آمد و اصفیاء پنجم
بریه قبول نمودند مگر از پوشیدن اشار بسبب بودن تصویب که خلاف آئین اسلام است
عذر کردند و مہجوری و مخدوری بوجه پابندی ملت و مذہب و نمودند و اجازتہ متوق
بتاریخ دوازدهم ذیقعد سنه یکہزار و دوصد و ہشتاد و پنج ہجری داعی اجل البیک
اجابت گفتند ای ملک بقاشدند و فرزند اقبالند و ارتسیر و کلاہ ششم اصفیاء مظفر الملک
میر محبوب علیخان بہادر را کہ پنجم ماہ ربیع الثانی سنه یکہزار و دوصد و ہشتاد و ہجری
از لطن مہد علیا و اجدیک صاحب پیدا شدہ اند ملک و کن سپر و ند چونکہ جناب مدو
خرو سال بودند دستور صاحب شعور سالار جنگ بہادر بکمال دوخت و اسبے کار و بار
سلطنت را چنانکہ باید سرانجام دادند و بہر گاہ در سنہ ہزار و دوصد و نو و ہجری

پانزدهم ماه ذیحجه در دہلی دربار قیصری شد با چند سر داران نامی و خیر خواہان گرامی
 رونق بخش دہلی گردیدند و در جشن شامل شدند و در پین سال سالار جنگ برای
 حصول ملازمت ملکہ لندن و قیصر شد بشہ لندن رفتند و با احترام ملاقی شدند و
 بازگشتند و در ۱۹^{۱۸۹۹} ہجری بندگان عالی بسیر و رنگ آباد شافتند و مع اخیر بدلتخانہ
 آمدند و ناگاہ بتایخ بست و ششم ماہ ربیع الثانی ۱۳۰۰ ہجری بعارضہ بیضہ سالار جنگ
 بہادر انتقال نمودند و رحلت شان موجب ملال خاطر خاص و عام شد تا سندی بنی
 بندگان عالی دم اقبالہ راجہ راجایان نرندر بہادر نرائن پرشاد پیشکار مختار کار قرار یافتند
 و بہا صابت رای گورنمنٹ مقرر شد کہ بعض امور نظم و نسق بمشورہ خورشید بہادر و
 بشیرالدولہ بہادر و میر لائق علیخان بہادر و خلف سالار جنگ بہادر و پیشکار صاحب بہادر
 جاری شوند و آخر سال یکہزار و سہ صد ہجری معلوم گشت کہ حضور پر نور شانزدہم ماہ صفر
 ۱۳۰۰ ہجری براسے ملاحظہ نمایند گاہ کلکتہ بسواری ریل رونق افروز خواهند شد
 و از انجا در ماہ ربیع الاول مراجعت خواهند فرمود و پنجم ماہ ربیع الثانی ۱۳۰۰ ہجری مطابق
 سوم فروری ۱۳۰۰ موافق بست و ششم اسفندیار ماہ ۱۳۰۰ فصلی کہ سن مبارک
 ہجده سال خواهد بود بر سریر جہاننامی متمکن خواهند شد و ذیحجه آخر ۱۳۰۰ ہجری کہ اتفاق
 رفتن راقم این تاریخ بحیدر آباد شد و تقریباً دیوان جد مجید جہا بعالی کہ بتوجہ خاص طبع گشتہ
 بتحریر آورد و در ماہ محرم ۱۳۰۰ ہجری نخستین بواسطہ والامرتب راجہ گرداری پرشاد خان
 صدر سر شستہ دار فوج باقاعدہ دولت نظامیہ و عالی مناتب آغامیرزا صاحب
 سر و جنگ اتالیق حضور از مہاراجہ نرائن پرشاد و صاحب بہادر پیشکار ملاقات دست و اوتاد
 گفتگو بحال رفت کردند و از حال نظم و نسق ریاست عالیہ بہوپال امور خبری و کلی سپردند

و از بیان شافی بنده خوش گردیدند و مشکور نوازش خود نمودند و من بعد در مجلس
 هایون بنده گانعالی حسب اطلب مع صاحبین موصوفین رفتم و باریا فتم و کوشش
 بجا آوردم و کتاب آئین بهین ترجمه دستور العمل یکی از راجه‌ها سے هنده که قبل و و هزار
 سال فرمانروا بود از تالیف خود پیشکش کردم نذر بنده پذیرفتند و قریب کریاس
 محمد عباس ااذن نخستین دادند و سرچ مرصع الماس از دست مبارک بر سر من بستند
 بالیقین صورت هایون دیده دریافتیم که ذات بابرکات فخر خاندان است و از چهره بها
 آثار بزرگی و اقبال نمایان بدین رسا و فراست و ذکا موصوف اند و به فتوت و مروت
 و شجاعت و سخاوت معروفند

این مراتب که دیده ام خبریست کار کلی هنوز در دست است
 چمن سوم محلی قطب شاه بفاصله سه کرده از قلعه محمد آباد گو لکنده لب رود و مو
 شهر آباد نمودن بخاطر و شست جائیکه در سنه نهصد و هشتاد و یک هجری بر رود و مذکور
 والد ماجد او پل سنگین و دو صد ذراع طویل و از ده گره عریض و چهار ده گره مرتفع
 مشتمل بر عصبه و در تصرف او و شش هزار روپیه بنا کرده بود و شخصی صراط المستقیم
 تا نخیش یافته گذرانید و پانصدین طلا انعام یافت هر گاه مالک تاج و تخت شد
 شهر آباد کرد و بجای نگر نام نهاد لفظ حافظ ماده تاریخ یافت و باز عمارت چهار منار
 در وسط شهر ساخت و تا نخیش یا حافظ گفت باز بهاگ نگر را حیدر آباد نام نهاد و تا نخیش
 فرخنده بنیاد نمود این شهر در عهد قطب آجیان در دو پنج کرده آباد بود و حالا آبادانی
 این شهر مع معسکه انگریزی تخمینا در دو رست کرده باشد و سابق این شهر فیصل ندرست
 مبارز خان بنیاد فیصل انداخت و نظام الملک آصفیاجم ساخت و درین شهر بنیاد

سینر ده باب کلمان سینر ده در یچه واقع اند و سه صراط بر و دوسه مبنی هستند یکی
 جسر قدیم مذکور الصد که بنام پل نر و اشهر است دوم پل چادر گهاٹ که نواب
 ناصر الدوله بهادر مرحوم آصفیاه چهارم سنه یکتر و دوسه و چل پنج جسر سے
 سه صد گز و راز و پانزده گز مانند بصره هشتاد و پنج هزار روپے بنا کرده اند و سوم پل آب
 افضل الدوله بهادر مغفور آصفیاه پنجم است دوم دہلی دروازه کہ در سنه یکتر و دوسه صد و
 ہشتاد و پنج ہجری تعمیر یافته و اندرون شهر پناہ (۱۲۹) محلہ و بیرون (۱۵۶) محلہ
 آباد اند کہ درین محلات داخل و خارج فصیل و محسکہ سکندر آباد (۳۵۴۹۵۲) مردوز
 بموجب آدم شماری ۱۵۰۰۰ میباشند و اسماء ابواب و در یچه ہا این است
 دہلی دروازه قدیم - دہلی دروازه جدید - چادر گھاٹ دروازه - دبیر پورہ دروازه -
 دروازه یاقوت پورہ - دروازه تالاب میر حلیہ - گولی دروازه - لعل دروازه - علی آباد
 دروازه - دروازه غازی بندہ - فتح دروازه - دود باولی دروازه - دروازه پل نر و
 کٹرکی - بوہرہ - کٹرکی میر حلیہ - کٹرکی ماتا - کٹرکی رنگ علی شاہ - کٹرکی بودلہ - کٹرکی دار الشفا
 کٹرکی کلالہ - کٹرکی گاؤر - کٹرکی حسن علی - کٹرکی چنبہ دروازه - کٹرکی چار محل - کٹرکی دود
 باولی - کٹرکی کماران - و اندرون و بیرون شهر زیادہ از پانصد مسجد بخور و کلان خوانند
 بود و کلان تر از ہمہ مکہ مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قہ گلدستہ سی و شش گز
 مسامی زمین مسجد و عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چار دہ گز مربع و الان مسجد
 پنجدر و سہ درجہ در طول شصت و پنج گز و عرض چل و دو گز ہشت گرہ چار محراب
 مساوی ہر یک ہشت و نیم گز عرض و در در میان ۱۵ نیم گز عرض مسقف بدو سقف
 تو بر تراز یک و اجر کہ در میان آن مثل سرداب جامی وسیع است و در صحن مسجد چار

جنوب پنج مجره سنگ مرمر هستند مزار عمده یکم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب
سکندر جاهد مزار نواب ناصرالدوله مزار نواب افضل الدوله و بر سر چهار مجره نوابان این
تواریخ کسند ه اند

بر روح پاک میر نظام علی مدام زین مصر عجب تواریخ را بخوان چون سکندر جاهد از آفاق رفت بر کشیدم آه گفتم سال او	خوانند با وضو جمیع اشخاص فاتحه مستوجب باشند و با خلاص فاتحه هر مکان شد از گمش بیت الحزن راهی فردوس شد شاه دکن
--	--

ایضا

کرد شاه دکن زو بهر کنار چو رفت نواب ناصرالدوله سوخت زواران مه صیام از شو بودست و بودست و یکم از آن و شش عینی با شش گنجش جان اند مصرع خوش ربی الممالک ماح البخت نکست تاریخ و ناله المرحوم	ور نه راز و دود و دود چیل و چها خداش نشید و کردشش بفضل و حمت مقام که او شایز و بقصر خست بصد عزت مقام بنامه الدوله داد و نیردان میان جنت مقام ولمده و حه فاح البخت افضل الدوله راح البخت
---	--

و قریب این مسجد در ناف شهر عمارت چار منار است باین هیئت که در درجه اول چار
طرف چار محراب کلان و عرض و بلند که پشت گز عرض هر محراب است و در وسط این
زمین سطح بقدر ده گز مستطاف بقدر دو درجه مناره مرتفع از اندرون تقعر و از بالا سطح و در
این زمین عرض بقدر پنج گز مربع ساخته بودند که الحال مسامر گردیده و بر سر چهار گوشه چار منار
دوازده پیل که از اندرون جسامت آن زمینه پانچ براسه بالا رفتن ساخته اند و بر

درجه دوم بالای آثار بحر اربع طرف چار صفت بزرگ بنا کرده اند و بالا سه آن
که درجه سوم باشد صحن نسبت مغرب صفت مسجد خرد مستقیم هر چهار منار دیگر از سوا
مسجد دو درجه عالی و هر سنانچ درجه و شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت شهر
نخستین طرز فعلی و هندی و انگلیزی آنیر و مجلسی بنده کالغالی و میر کبیر سالار جنگ
از جمله بیوت وسیع و شمع و درون و بیرون شهر بر اکثر ساجد و مقابر و اماکن کهن
نحوه ثلث و تعلیق آیات و تواریخ منظم و منشور کرده اند از جمله بر مقبره موسی
قادری بسیار تواریخ منقوش اند بجز آن قطعه که نقل فرستم نیست

از جهان رو تافته چون حضرت موسی و از دم آداب عنوان گفت آمد در جهان شاه موسی بود بس روشن ضمیر با دل غمناک تار و پود وفات شاه موسی قادی آن شیخ و الاکننت سال و یازده چون بحکم با لقم گفتا بدان	از جمال خویش کرده آنجه از انجمله لو چشم احمد حسین و زهر او علی زخت و ملت بست چون زین اردگیر گفت با لقم بود این شیخ کبیر از جهان و تافته رفته بخت اندرون از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شد بدرون
--	---

دائرة میر یمن کهنه قبرستان مومنین و شهرست و در اینجا بر الواح قبر عدد کتابه
نقش اند از انجمله این چند کتابه که اتفاق نقل برداشتند این است

شب آوینه بست و نذر رمضان بر آمد سال تاریخ از سه حیف سید و الامکان عاقل نسب گفت صادق سال تاریخش چنین	روانه سیده موسی جهان شد بجنت فاطمیه گم روان شد داور لیا از جهان معدوم شد میر زین العابدین مرحوم شد
--	---

<p>که بود او من را می نامد سنین وصال میرمید بخان در بطنین چشم خویشان ز اشک شد پر خم وای افسوس عالیب خانم</p>	<p>جناب میر مهدی خان مرحوم چو شد واصل حرمت جعفری گفت چونکه دامن فشانند از دنیا عقل تاریخ رحلتش منمود</p>
<p>زخت هستی البهو خبت الما و کشید منع روش ز اشیا تن سوئی عقبه پرید ناگهان از دست ساقی اجل حنظل چشید زان سبب شد سال نوکش میوه شاخ امید</p>	<p>چون با مرحق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ دانه عیشی نچید و رفت از کشت حیات شرقی قندی بنور داز شکرستان وجود میوه شاخ امید جد و باب خویش بود</p>
<p>میر ابو تراب فطرت مشهدی در سنه هزار و شصت هجری انتقال نموده در دانه مدفون شد و این رباعی که فطرت دم و اسپین گفته بود بر لوح فرارش کنده است</p>	
<p>نفاخت به روح حارج آهنگی کرد اکنون ز ترود نفس تنگی کرد</p>	<p>فطرت تبو روزگار نسیرنگی کرد آن مینه که عالمی در روی گنجید</p>
<p>و این رباعی سپرش یعنی میر رضی دانش که در مذاق پدر خود گفته هم بر لوح فراموش رباعی مذکور نقش است</p>	
<p>کلاید بزبان کم بسر عسمر دراز آید بچه کار بے پدر عسمر دراز</p>	<p>دانش مکن عتبار بر عسمر دراز گیرم که چو عیس بفلک بر شده</p>
<p>وقبر نعمت خان عالی و دیگر سادات و علما و شرفا و شعرا که اکثر ایران را بودند در این باره بسیار است و از کتابه ما سه عمده تاریخ نهر میر عالم است که بمنبع نهر نقش است بسم الله مجرب الم و الحمد لله مجربها و بر پیش طاق مسجد امیر کبیر این تاریخ کنده است</p>	

نادخلوانی مسجد الحرام و بهارنج بستان و بیست و یکمین قلعه دیدن قلعه گولکند شده
 این قلعه سنگین مستطیل بقدر یک کرده مختلف الاصلع متعدد الابواب است و قصد
 قطب شاهی بنده افتاده اند در تمام قلعه صرف یک مکان کلان باقیست که در آن
 نه صحن باچین و حوض و دیوانخانه و بیوت دیگر هستند و یک مسجد و یک عاشورخانه که
 هم موجود است و قریب دو صد خانه غراباشند و قریب یک صد توپ زنگ خور و دو جا
 افتاده اند از انبیا و دو توپ کلان بسیار عده و خوب صورت ساخت محمد حسین عرب
 توپ ریز که در عهد عالمگیر بود و یافتیم سابق و دو توپ کلان و قلعه آسیر بر بانو و یک توپ
 و قلعه سلام نگر متصل به پال ریخته همین محمد حسین دیده ام ازین و دو توپ یک توپ را
 پیو دم و ده دست دراز است و بقدر سه و جب سطر و خوش یک و جب و چار گشت
 فراخ و بر و بن این باعی کنده است

تا صراحی خنده تعلیم از لب و لبر گرفت آتش جت از دمان او و مجلس در گرفت
 می طپد دل بهر چو ل امانید اند که خست شعله جانسوز او تا خصم را در بر گرفت
 و بر پشت این عبارت است که یک من باروت سیروه آمار پاد بالا عمل محمد حسین عرب
 توپ فتح رهبر جلوس بایون سه اسطابق سمنه هجری مقدسه ابو الظر محمد محی الدین
 او رنگ زیب بهادر باد شاه غازی و برین توپ نشان ضرب سه کله بر و بن و دو بر و بن
 و یک قریب پیاله رنجک یافته شد و یکی از مردم قلعه که پیر سال بود بن گفت که از بالای
 برج محاذی بمن دروازه توچی ابوالحسن تانا شاه برین توپ این گلوله بازده است
 زیرا که این توپ را براس شکستن فیصل میر آتش عالمگیر طرف بمن دروازه قائم کرده بود
 المختصر قلعه ابی ششم عبرت دیده بیرون قلعه براسه مشابهنه قاهر قطب شاهی ششم

سالار جنگ بهادر مرحوم دو بقایای کلاں بنایت سرسبز و دلچسپ ساخته اند و مقابر
 را مرتب نموده اند جای پر فضایل یافتیم و ساعتی گزیدیم بر الواح قبورشان کتابها
 بخط ثلث و نسخ نوشته اند اتفاق نقل بر دشتن سه کتبه شد و آن این است
 انتقال صاحب نده الرضیة الرضیة و هو الملك المغفور السید الشہید الغازی لوجه الله المجاہد
 فی سبیل اللہ سلطان قلی الخاطب بقطب الملک یوم الاثنين الثاني من شهر جادی الثانی
 سنه تسع مائه و خمس و عشرين من ہجری سید المرسلین قد انتقال صاحب نده الرضیة الرضیة
 الامالیة و هو السلطان المغفور و الخاقان المرحوم المہر و سلطان ابرہیم قیسم قطب شاہ یوم
 الاحادی عشر من شهر ربیع الثانی سنه تسع مائه و ثمان و ثمانین من ہجری اشرف
 المرسلین علی حضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد قلی قطب شاہ روز شنبہ ہجری ۱۰۸۰
 الحرام سنہ یکہزار و سبت ہجری بر حمت حق داخل شد و متصل این قلعه در گاہ سیدین شاہ
 است کہ اکثر مردم زیارت میروند چون شام شد اتفاق رفتیم لیلان از اولاد سید
 بندہ نواز گیسو دراز و داماد ابرہیم قیسم قطب شاہ بودند و بیرون شہر لب آبگیر میر علی عالم
 بزم از کریمہ مقبرہ سید محمود است روز کے برای فاتحہ خواندن رقم جای خوش نعمت داشت
 دلچسپ و بنایت نورانی یافتیم از میر نور علی سجاد و کشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب
 خطہ میفرست علی التالیق لواب خورشید جاہ محی الدنجان بہادر امیر کشمیر الامرا چار کمال
 سید پر سیدم گفتند کہ ایشان در سلطنت قطب شاہیہ از ایران با حقوق صوفیان بہر کن
 تشریف آور دند و مرشد ایشان وقت و دواع یک تخم غراب ایشان بخشیدہ و عیبت کرد
 بود کہ روزانہ ہر جا بر سید این تخم را وقت ظہر بکارید و بران وضو کنید و دم عصر ملا خطہ نما
 اگر تخم بر وید ہانجا افاست نمایند و اگر نزد تخم برداشتنہ بنزل و دیگر وید ایشان ہنچین عمل

سیر کردند تا آنکه درین سرزمین رسیدند و بعبادت خود مخم گشتند و وقت عصر روئیده یا
 رحل قامت افکندند و مسجد خانقاه ساختند و متوکلا علی الله نشستند بسیار حساب
 تصرف و خرق عادات بودند از زیر سجاده هزار بار با شرفی برآورده خیرات می نمودند
 و برای فقر انگر خانه میاداشتند و زمین حوالی کوچه ز خطیر داده خرید کردند و وقف نمودند
 و از شاه وقت گاهی یک هتبه گرفتند و بر دیوارهای تمام مکان از کلام شاعر که
 بلبل مخلص دست صد بلا اشعار فارسی از سفیده کاشغری خوشخط بقلم علی نوشته اند
 مکرر تمادی ایام و آیدب باد و باران اکثر تغیر و محوشده اند این چند بیت از انجاست
 که بلبل یادگار نقل برداشته شد

طالع مخم در حدت بنام درویش است	کلید قفل سعادت کلام درویش است
قدم بنزل شاه و گدازوم دیدم +	سلامت دو جهان در مقام درویش است
سبین چشم حقارت فقیر را منعم +	که نور سج تو از فیض شام درویش است
بر و بطاعت خودای مه دو هفته مساز	که آفتاب فلک شست بام درویش است
در ابر صه میدان عشق و جولان کن	که زخمش سرکش اقبال رام درویش است
بیاید بر که سلطان اولیا بلبل +	که جایگاه تو بیت المحرام درویش است

تاریخ وفات این بزرگ در کتابها بسیار هستم مگر نیافتم الا بر گوشه دیوار خطیره میر
 شمس الدین جینی پسر ایشان تاریخ وفاتش ششم ربیع الاول سنه یک هزار و نو دیا فتم
 و دریا فتم که و رود سید محمود در زمین و کن بعد سنه یک هزار باشد و از اما کن نه هست غیر
 حوالی این شهر شیمه بی بی و کوه مولا علی ست مورخین و کن نوشته اند که در عهد
 قطب شاه شیمه یعقوب حبشی در خواب دید که شخصی بوی میگویی که جناب منظر العجا

ترا یاد می فرمایند یعقوب همراه وی روان شد و بر فراز کوه که اکنون بکوه مولامعروت
 برآمده معائنه کرد که جناب امیر بر سنگ نشسته اند یعقوب سلام کرده و بر او استقامت
 و ناگاه بیدار شد و دم صبح بر کوه رفت و برنگی که در خواب بران جناب لایت مآب
 رانسته دیده بود نشان کف دست مبارک یافت ازین حال مردمان را آگاه کرد
 و نشان دست مبارک نمود و محرابی بران جهت علامت ساخت بعد مدتی نشان
 قطب شناسیه در تعمیر کوشیدند و رفته رفته هفدهم ماه رجب عرس حضرت شیر خا
 در انجمن معمول شد چنانکه در دلی عرس قطب صاحب شود و روایتی دیگر آنست که بر
 فراز کوه بجانه بود شبی همدو چرانغان روشن کردند ابراهیم قطب شاه اتفاقاً آن شب
 بر بام قصر خود برآمد و روشنی چرانغان دید و از دیر خود پرسید که بر کوه این روشنی که
 کرده است وزیر عرض کرد که برین کوه چله جناب امیر است شخصی عهد کرده بود که هرگاه
 از فضل آبی مراد من حاصل خواهد شد روشنی خواهم کرد هر روز که مرادش حاصل گردد و دید
 بلو از من فاتحه و روشنی پرداخت شاه گفت که مرا تا امروز معلوم نبود من فردا خواهم رفت
 و نخواهم دید وزیر بهان ساعت مخفی مردمان خود فرستاده بتان را دور انداخته در ویشی را
 در انجا بنشانند شاه رفت و دید و برگشت اهل اسلام و قفا قفا در عمارت کوشیدند تا
 آنکه امروز عمارتش جای پر فضا گردیده است و هر سال عرس میشود و حاصل حقیقت
 چشمه بی بی باین نهج شنیدم که بخشی بیگم مادر سلطان عبداللہ قطب شاه بیرون شهر
 بر سر کوه پر فضا که چشمه آب شیرین در انجا جاری بود گاه گاه بطریق سیر می رفت
 ازین سبب سیر گاه مقرر شد و چشمه بی بی نامزد گشت و درین شهر مردم ذی علم
 صاحب کمال بسیار گذشته اند از انجمله بر کلام چند اعلام این چنین را تمام می کنم

و برای نزهت خواطر ناظرین گلدسته خوشبوی بنم از کلام نظام الملک اصفجاه بهادر مروج	
تا مقابل کرد باخو حسن یا آئینه	آبدانی تازه بر روس کار آئینه را
کی سوی چین میرو آن دست خانی	امروز که آئینه گلزار بدست است
از کلام میر احمد نظام الدوله ناصر جنگ شهید بن نظام الملک اصفجاه بهادر	
گر تر آغوش قتل است بیا بسم الله	و هم شیر تو و گردن ما بسم الله
از پنجه اجل نهر اسیم هیچگاه	ماناف خود به تیغ شهادت بریده ایم
از میرزا علی لقی خان قاجار بهدانی تنخا ص با سجاد مخاطب عبدی خان صاحب اصفجاه اول	
گفته و لشکریان به که فراموش کنی	این که من نذار که تو در گوش کنی
آی مصور از لباس یار دامنش بکش	بر رقیبم دست گریابی گریانش بکش
از میرزا خان ساجید آبادی صاحب نظام الملک اصفجاه	
خود را از تنگی نفس آزاد می کنم	این شست پر تو اضع صیاد می کنم
رحم کن ای باغبان گلستان پیش من میا	جمع یاران رنگین یاد می آید مرا
از میرزا الدوله میرزا ششم موسوی خان شهیدی میفرشی ناصر جنگ شهید	
که توان از دیدش دست طمع یکبار هست	نازک اندامی که روز آرایش نظار هست
بطلایی علامت نسیه صد چاره شست	وقت زندی خوش که دست از خوشین یکبار هست
زخم پنهانیکه در دلش است از گریه ام	تندی این سیل انارم شرار از خار شست
گریه ام آتش بیا و فو خطی از سر گذشت	دقتر اشک که موج جنبش گوار شست
اشک دواغ موسوی از سطر ب دل نماند گردش این چرخ نقش ثابت و تیار شست	

از سید فضل حسین عطا نشی سالار جنگ بنادر مرهم

آتش بدو عالم زده سوز نفس ما	فریاد که بر جاست هنوز این نفس ما
هر خند فقیریم ز عالی نظر اینم	بر مانده جسم نه نشیند مگس ما
ذوق از مضنون رنگین بود محبوب مرا	خون عاشق رخت رنگین کرد مکتوب مرا
خرا مان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی	غلام گفتم که محشر را پشیمان ساختی رفتی

از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بهجو میکشاد

اے معتدل ندانم چه کس هستی	خفاش سیه روزی و خورشید پرستی
در باد فروشی پدرت نان تره یافت	ویل لگ نو دولتت و این همه هستی
با پای بلند ان نتوان بود مسارض	دست نرسد بغیر حسایه که پستی
دست نبر مان تو ز نظم و نسق افتاد	گو یا چون خرے آمدی و سهره شکستی
ای ثم قست و صفت قلب تو صادق	پیوسته براه همه کس سنگ بدستی
گویند ملائک بدعای تو شب و روز	حبیب تو هستی با دز سر مایه هستی

از وجہ الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ منقوش است

بعهد افضل الدوله بهادر	انظام الملک آصفیاه دوران
رحمن امی ستر مارث این پل	بنا شد محو طاق بهفت ایوان
صراط مستقیم رود موسی	بر معنی مصرع تاریخ برخوان

از نواب درگاه قلی خان امیر سرکار آصفیاه

نوروز که روز عشرت افزاست	مولای جهان تخت خلافت آراست
از مقدم گل نساند آثار خندان	سایه که نکوست از بهارش سداست

کوئین شد ایجاد براس ایشان	حاشا که رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی	در گناه قلی است خاک پای ایشان

از کلام راجه گردماری پرشاد صاحب التخلص به باقی صدر سرشته دار فوج باقا
دولت آصفیه قدیم متوطن حیدر آباد کن

ایوان و رفیع و قصر و گلشن چه کنم	در منزل بی ثبات مسکن چه کنم
رفتند و گزشتند یاران هم را	آنان چه نموده اند تا من چه کنم

چمن چهارم - در ۱۲۵۶ هجری بلاد کن را دیده ام و در اکثر قبضه و شهر گردیده ام
و باز در ۱۲۵۷ هجری که اتفاق مرور افتاد سرمایه تاراج نگاری چنانکه دل میخو است
دست نداد بهر حال بعضی مقامات را که سابق دیده ام و سیرکنان بانجا رسیده ام
در این کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلگیر که از
حیدر آباد در پشت روز بانجا آدم سیر و دبسیل ریل در یک روز سیر و زمان رفت
این شهر رونق کلی داشت اکنون چندان آباد نیست گنبد سید محمد یوسف بنده خوا
گیسود را که در ۱۲۵۸ هجری رحلت کردند مکان دکاشاست و در شهر هفت گنبد بهمنیه هستند
سالار جنگ بهادر مرحوم مرست شکست رخیت آن کرده اند فی زمانه عدالت و دینی
و فوجداری در آن مقایره می شود و کارخانه شطرنجی بانی و قالین بانی و فرشها
نزد دوزی هم درین شهر خوب است و در قلعه غمارت کهنه بهمنیه اندک باقی است احمد آباد
احمد شاه بهمنی ۱۲۵۹ هجری سکونت حسن آباد گلگیر که ترک کرده آب و هوای قریه بیدر خوش
یافته شگاده خویش گردانید و قلعه و شهر پناه مستحکم تعمیر نمود در عصر لوک بهمنیه این شهر قابل
ملاحظه بود حالانته حصه ویران مانده باغ و ربو سم خزان میواد این شهر غم زده و آب و آتش

سید

احمد شاه

فج افزایش شخ بزرگ گل ارمنی و از آثار باقیه پیداشکو و شامان بهمنی کاشی
لمبزش خراب و مالکانش زیر تراب در وسط شهر مدرسه خواجه محمود و کاوان لفلک
کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگ است مسکن ابابیل گردیده بر پیش طاق
در سه این تاریخ ثبت است

این مدرسه رفیع محمود بن	چون قبله شد به کعبه اهل صفها
آثار قبول بهمن که شد تاریخش	از آیه ریشا تقبیل من

و بر ایوان شاهی این قطعه نقش است

جند اقصر شد که ز فرط عظمت	آسمان مسته از پایه این گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک است	قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

و بر ایوان سور که در عهد عالمگیر تعمیر شد عبارت تواریخ مختلفه کنده است یکی از آن
اینست - روز دوشنبه بیستم شهر ذی قعد ۱۰۰۰ هجری قمری جلوس سینت مانوس حضرت قدرت
جم جاهد ملایک سپاه ابوالظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی ا
لکه و سلطان موافق شاه العجری در صوبه داری کمرین بنده گان مختار خان الحسینی السیوار
این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر بقا بر عالیه امرا و سلاطین واقع اند
از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین و کتابهای عمده بخط ثلث و نسخ و طغری نقش اند

و مصداق این بیت هستند

بر هزار ماغریبان نی چراغی نی گلی	نه پروانه پایی نی صدای سلی
----------------------------------	----------------------------

بر گنبد علی بر پشت قطعه نوشته دیدم حروف دو قطعه از چند پارچه اند و شش قطعه که
سالم یافتم نقل برداشتم

از پای در افتاد و خون شد جگر سن	اسے ہمنفسان تا اجل آمد لیسر سن
امروز فرو رخت ہمہ بال و پر سن	وسے تازہ گلے بودم و خوش در چین
بر وید گل و بشگفتہ نو بہار *	درینا کہ بے مایسے روزگار *
بیامند و بر خاک ما بگذرند *	کسانیکہ از ما بغیب اندر اند *
گذشتیم بر گور بسیار کس	تقصیر کنان در ہوا و ہوس
چو کس را نہ بینی کہ حبا وید ماند	کہ آجا و دان ماندن امید ماند
فردا غبار کالبدش بر ہوا رود	داسن کشان کہ سرود امروز بر زمین
مانند سرمدان کہ در و تو تیارود	خاکت در استخوان رسودا نفس خیرہ چشم
شاہ فرخندہ برید نیکو	بانی این گنبد گردون مثال
نام گنبد قبۃ الارگو	مصرع آخر کہ تاریخ بنات
چون تنگسای قالی دنیای دون بہشت	شاہ سر بر مملکت دین علی برید
تاریخ فوٹش آمدہ آسودہ در بہشت	آسودہ در بہشت ازین روضہ عجیب
و بر محراب یک سہریج این بیت بنظر آمد	
ازین سر چشمہ بر و آتشی خون	مدامے باد فیض عمدہ یکم
<p>بیجا پور تنگ گاہ عادل شاہ میان از شہر شولا پور بقدر بست کردہ یک سو است و در این ایام یک شاخ جادہ آہنی ریل تا با بخاریدہ است فیصل شہر سنگین از امینیہ علی عادل شاہ است و شہر بقدر ہشتم حصہ آباد و باقی ویران خاویہ علی غرہ و از آثار کہنہ مکان ہتر قدوس دو منزلہ از سنگ سیادہ باقیست گوئند این مکان در یک روز تعمیر یافتہ بود دیگر تعمیرہ ابراہیم عادل شاہ کلان و بلند و سنگین است</p>	

جہانگیر
۱۱
۱۲

و بخلخ قرآن مجید برنخته های سنگ تمام مقبره کنده است گویند تمام کلام مجید نقش است
و دیگر جامع مسجد است که کمتر ساجد در هندوستان برابر بزرگی وی باشند و شش تن بر
صفحه و هر صفحه بست و یک در بنایت مستحکم و منبر از یک پاره سنگ هفده پله دارد و به سمت
مسجد هر طرف سی و شش حجره برای طلبه علم ساخته اند و بر یک برج قلعه دو توپ بسیار
کلان و خوب چهره از هفت جوش ساخت زمانه عادل شاهیان نهاده اند و بر آن
کتابه هم کنده است سوای این بهر طرف که نگاه کردم و چشم حسرت و عبرت و حیرت دیدم
مکانات سندی و خرابه یافتیم فاعتر و یا اولی الالبصار او رنگ آباد و دارالسلطنت
عالمگیر و باب و هوا خط کشمیر نهر آب شیرین در تمام شهر جاری و از لاحت ویرانی شهر
بر خواطر بنفیده گان اندوه میشود طاری تکیه سافر شاه خوابگاه اهل استد و این بیت
بر دروازه مکتوب است و خانقاه و باغ جمله درین تکیه خوب است

کشاده باد آبی همیشه این درگاه	بحق اشهد ان لا اله الا الله
-------------------------------	-----------------------------

محمد عاشور مرید سافر شاه نقشبندی بانی اوست و این این گورستان جانیکو است
چهارم رجب ۱۰۸۷ در ویش مذکور انتقال کرد و مرزا خیاث اند جان المتخلص بر
مار نخش چنین سر مود

سافر شاه اقلیم معارف	مقیم عرش شد از فرش طایق
خرد و تاریخ سال حلقش گفت	سافر شد ز عالم قطب آفاق

انگور و انجیر و نارنج در باغات این شهر بسیار است و بفاصله پنج کرده قصبه خلده آباد
روضه آرائشگاه ابرار و خیار و متصل آن قلعه دیگر معروف است به دولت آباد که آری
در همین نامه و صفحش چنین میفرماید بیت

حصارے کہ مثلش ندیدست کس | بود قلعه دولت آباد و بس

تظہیر این قلعه در دنیا کسی ندیده پروردگار یا صدر و چهل گز مرتفع یک پاره سنگ
 آفریده آثر بحکم راجہ ہر چند را کہ چار ہزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از کنج بخت
 تاجہ از ملیبار حکمرانی مینمود سنگ تراشان کا ویدہ اند و بحال صحت گری تراشیدہ
 دقلعہ ازان یک لخت سنگ بر آورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب ازین قلعہ
 کودہ ایلور است و حال این عمارت در مصباح التاریخ امیر حسن فشی سرکار ابراہیم
 عادل شاہ چنین سطور است کہ روزی در مجلس راجہ ہر چند را و والی دیوگر صفت
 عمارات مذکور شد راجہ گفت کہ من در مدت الحمر خود بسیار عمارت ساختہ ام اما این
 عمارات زیادہ از ہزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواہم کہ تا قیام قیامت
 ثبات داشتہ باشد کہ قرنہا ازان بازگویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشہور
 و معروف گردد و ہندسان و سحران و سنگ تراشان کہ در فن خود یکتا بودند بفرص
 رسانیدند کہ در حالی این شہر کودہ است کہ بحال عالم نسبتہ نذر دیر کہ بحال عالم
 پارہ سنگ صلب است و پارہ دیگر نرم و رخشنا و شکافنا سیدار و این کودہ مطلق خستہ
 و شکاف و سنگ نرم نذر و ممکن است کہ آثر بہ صنعت تمام تراشیدہ خانہ بزرگ سازیم
 کہ ہر باد شاہ عظیم انجا بسر بردن تواند شتمل بر ہجدہ کارخانہ سلطنت کہ معروف است
 تا صاحبخانہ را ہیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات کہ ضروری
 این کارخانہ باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکر بان
 سلطنت کہ ہر یک بجای خود قرار گرفتہ باشد و تا روز قیامت آن کاخ فراخ مع فیما
 بیک صورت قائم دایم ماند راجہ گفت کہ اگر چنین عمارت غریب کہ عین عاقل است

از قوه بعضی آید خوب است اول نقشه آن از موم ساخته بسن نماید بتیان فرمایند
 باز زمانی اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرد و حکم تعمیر در دادنگ ترشان
 از مکر که ابتدا کرده فضایی پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا
 سرسایان در کمال رفعت و عرض و طول از رنگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب
 طاقها بزرگ تراشیدند که حاجت بستون نداشتند و در نهایت صفائی و همواری است
 بلکه بعضی جا جلای هم داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و درین سرسایان با تصاویر
 رنگارنگ و انبساط و نزاکت کنده اند که استادان به خواسته نتوانند ساخت و در
 طویلهاست ایسان بعضی بازمین و بعضی با چهلک الوان و تکلفات و نزاکت انگیز
 بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و درین
 محلات چندین صورت آدمی بطور خدمت گو یا مستعد خدمت استاده اند و بعضی
 چنان می نمایند که گو یا متردد اند و بعضی دست بسته استاده و سایر حیوانات از
 وحش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب راجه اب مقابله را موجه و
 صورت سپاهیان مسلح گو یا جهت پاسبانی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در
 میدان دروازه پیش دولت خانه جا بجا چند فیل بزرگ و کوه چاک به ترتیب استاده
 و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتکار حاضر ذکر دهل نیز دو لختیانه و ششمه استعداده اند
 چار طاق در یک طرف فضایی نه گور از سنگ بریده اند و مختصر بجای در و در در
 کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چهار در هر یک که متصف و در طاق بزرگ طاقها
 خرد ساخته اند از جهت نشیمن پاسبانان دهل نیز و پیادگان و بفضای درون قریب
 بالغ تصویر آدمی در جانی خود نوشته و استاده تمام مسلح به آلات جا بجا مجسم نمودند

طابقا قضا و در بعضی

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن محفل حیران می ماند و در فصاحت اندرون از چهار طرف
 صفه با وایوان با حجب و با بطریق مذکور تراشیده جلاداده اند و از جهت کارخانهها
 سلطنت مثل سلاح خانه و فراش خانه و مطبخ و آبدارخانه و شربت خانه و بهر کدام از این
 محلهها لا اقل پنجاه شخص آدمی تراشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است
 و در هر خانه استعداد آن کارخانهها آنقدر از سنگ بریده اند که تخیل آن دشوار است
 هر کس که با بخار سیده میگوید که آدمی در تفریح یک محل میاید که روزها بسر برد اگر خواه
 آن محل را بغیر تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت و خوش و طیب و هم بتقریبات
 برای زینت محل بسیار ساخته اند از این محل که پیش روند باز در این محلی چند که مجله
 از آن مذکور خواهد شد آنجا نیز بطریق پاسبانی صورت پاسبان ساخته اند بعد شکفت
 از مرتبه اول بهتر و فصاحت این محل زیاده از آن محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده اند
 صفه با وایوانها و طاقها سر بفلک افراشته اند و کارخانهها مثل دارالقرب و زرگرخانه
 و قورخانه و جواهرخانه و خزانه و امثال آن در کمال نزاکت و تکلف است یک سر
 در آن تعمیر واقع نشده و خدنگاران کارخانهها با استعداد و اسباب اساس هر کارخانه
 آن که میباید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و پاسبانان این محله را بجا
 خود گذاشته اند ششم از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدنگاران محله
 دیگر ساخته اند و طاق وایوان در کمال رفعت و عرض و طول برافراشته اند و طاق
 و جوانب محلهها پر تکلف و ترتیب و تحت سلطنت در صدر وایوان گذاشته و صورت
 پادشاه بر آن نصب کرده آن قد پیرایه بر پوش اهل هند بر اعطاس پادشاهان است نقش
 کرده اند که از ترفیع مستغنی است دست راست و دست چپ آن تحت هم تختهاست

به ترتیب و قاعده میا کرده اند و هر کدام از امرا و ارکان دولت را نشاندند و انداز
عقب پادشاه خدمتگاران و غیره بجای خود ایستاده اند و چند کس شمشیرهای
مرصع مع رو مال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران پستور خود و نظر و فداور
و شربت داران و ساقیان صراحی های پیاله در کف گرفته ایستاده اند و خادمان
طبقه های پان و بعضی طبقه های خوشبو که در هر طبقه چند پیاله مشک و زعفران و عنبر
صندل سوخته با کلاب است بر کف دست نهاده حاضر اند و بعضی طبقه های پر گل با
نژاکت که تعریف آن در تیز بیان نمی گنجید گرفته ایستاده اند و در پیش ایوان بارگاه
سرلوتبان و شهنه و دیوانیان به ترتیب و قاعده و جایجا حاضر اند و از دو طرف پاهای
در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب بدو هزار چنانکه شرط است در خدمت اند و در
فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طائفه لولیان هر کدام باز و بیاد و
گو یا در رقص اند و در همان فضا بازیگران و مسخرگان و کشتی گیران و شمشیر بازیان
خود مشغول اند هر طائفه معرکه مجلس خود علیحدّه دارد و چند پیش بزرگ که همه منظور نظر
راجه بودند در جلو خانه حاضر و چند راس اسب خاصه در جلوه ایستاده خلاصه کلام
همچنان تصاویر وحش و طیر و آدمی با انواع مختلف و اماکن در اینجا ساخته اند که تکرار و تزیین
آن قاصد و برای تحریرش دفتری میباید چند حرم سرا به تکلف است که قریب دویست
در هر محل خواهد بود و هر یک بطرز و وضع غیر مکرر و حرکات و سکناات اهل محل به تفصیل
گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر توام بگونه گونه وضع بوس و کنار و دیگر حرکات
مشحون اند با بچله آنچه در آلیه موجود است از هزار یکی مذکور نشد کم کس به نهایت
عمارات اورسیده و کناسیده رسیده اند محلی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار و غیره همین وجه تصور باید کرد فقط گویم در عهد سلاطین اسلام اکثر
 تصاویر را شکسته اند برانهم دستکاری مستوران و سنگ تراشان از هر پاره سنگ
 عیان است انگریزان که در نقاشی و تصویر کشی صاحب کمال اند اکثر نقشه ایلتور
 بمو خنامه و عکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میکنند و بقا صله ده
 کرده از اورنگ آباد قصبه جالند است در اینجا بر یک مسجد این بیت کنده است

بسال فرخ و ایام سعد و وقت نکو	شده ز همت جان محمد این مسجد
-------------------------------	-----------------------------

و بر مسجد دیگر این ابیات منقوش اند

بنا کرده جمشید خان مسجد	خدایش بنجشد جزا
یقین هر که اینجا گذارد نماز	کند از برایش دعا
ز تاریخ آن کردم از وی سوال	بگفت نهادم بنا

و در پایین کوه دیول گھاٹ در موضع روند کثیر مسجدی سنگین و زیاده دیدم

بر آن این تاریخ کنده یافتیم

خداوند خان آنکه دست سخایش	منود از جهان چهره آرزو حک
چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد	که شد مومنان را پی سجد مسلک
چو شد ثانی کعبه تاریخ او را	بگفت خبر دیشب کعبه بیشک

ذکر احمد نگر در سده نهمه هجری احمد نظام شاه بھری آباد کرده است این شهر
 در عهد نظام شاهیان نهایت آباد بود و بعد زوال سلطنت شان رو بویروانی نهاد
 و چون هتود متصرف شد چنانکه سلطانان آثار هندوان را بر باد کردند ایشان هم
 عمارت اہل اسلام را شکستند و هر گاہ انگریزان مالک گردیدند عمارت نظام شاهی

که در قلعه بود شکسته اثری از آن نگذاشته اند را قم الحروف است الهجری به احمد نگرفت
و چند مسجد عالیشان و چند مقبره رفیع الارکان و یک که بعضی کتابها هم گنده است از کتب
کتاب به یک مسجد که یاد دارم نیست

در مسجد یاد شاه زمانه نظام شاه بلای مسجد او شد از فیض لطف شاه غایت چو بود در ره دین نبی و آل	فرهاد خان که هست ز جهان چاکرین انجام داد او ز پی ذات مونسین تاریخ این بنا لطلب از ثبات دین
روزی بسیر قلعه رفتم و چند توپ زمانه پیشین معائنہ کردم و بر آن اسما و تاریخ کنده یافتیم - توپ هم کال پنج گز طویل و یک وجب و دو انگشت دهن فراخ بر یک رج نهاده است و توپ دیگر هجده گز طویل و یک وجب چهار انگشت دهن فراخ است و بر یک ضرب توپ که از هفت جوش ریخته اند این عبارت نقش گله دوازده آثار - باروت چهار آثار اکبری عمل محمد علی رضا نام توپ فتح کشک الف عثمان و تسعین هجری ابو الطفر محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم - سری ناتھ جی سرکار عالیجاه دولت سندھ فتح توپ خاص ساخت مان سنگه لشکر هجری مقام او حسین و بالای یک توپ که دهنش بصورت بزرگ است این عبارت منقوش است - عمل محمد حسین عرب توپ فتح لشکر سنه الف و خمس و سبعین هجری ابو الطفر محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی و یک توپ هفت دهن ساخت قدیم بنظر آمد و چند توپ قلعه شکن فراخ دهن دیدم که گله هر یک ۳۴ ثار بود و بفاصله سه کوه بر سر کوپک ارکان سنگین نقش ساخت عمده شاه سلطان معروف به چاند پے پے که شاهی خوار	

کرده است قابل ملاحظه و تعریف است - پونه دار سلطنت پیشوا بود از قوم مره
و برهن و دیگر اقوام هندو آباد است و اهل اسلام نیز بقدر هشتم حصه میباشد و عالمگیر
تاش می آباد گشته و تخانه مارا سمار ساخته فی الحال بشیر عمارتش چو بے از
دو آسمانه تا چهار پنج منزل اکثر تنگ و تاریک و کوچ و بازار با تمام انگر زبان مسیح
و صاف باغات در حوالی شهر بسیار اند انکور انجیر انار موز انبه بکثرت و بسیار فستق
و آرسر و یربان پور لبیه و ریای قبیله سمری نصیر خان فاروقی آباد کرده است
فصل شهر از خشت و آگ و ابواب مشهور و مساجد و مقابر بکثرت و بشیر منبر
افتاده اند مسجد جامع سنگین هنوز بر بنیاد خود قائم پنج دالان فی پانزده در و در
حوض تعمیر نموده که حوض نعمان نامی است و گت به برین مسجد عربی بر حجاب کرده اند
بسم الله الرحمن الرحیم و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا الحمد لله الموفق
للطاعات العین بفضل علی العبادات والصلوة والسلام علی اشرف المخلوقین محمد و آله
و حقه العباد علی الباقی و علی الله و صلی الله علیه و آله و سلم و بعد
فان اولی ما ینفق فی شرف الاحوال لغریبات الترییع نفقته فی الماکل و من اجل
ذلک الصدقة الجاریة فان اوجاعی لازما و ساریة و قد وردت السنة به
بان یصرف فی البیة الاثنتیة اموالاً و یسکان اعریان المساجد من شعاع الدین و وقع التمر
للقرب من سائر ما ینفذ الثواب ان بانیه اللهم للصواب حیث ورد عنه صلی الله علیه
و سلم انه قال من نفق مسجد اولو کفخص قطة نبی امیناً فی الجنة فذلک امر کانا السلطان
و الخاقان الکرم الفائق بفضل علی سلاطین العرب العجم عادل شایر مبارک شاد افغان و حید
هذا المسجد الذی هو بالوصف جدید کان فی زمان وجد له نظیر خالصاً و جدیداً و کرم طالب المرحوم

تقبل الله من فضله و من يدكره و طهر له و كان ابتداء سنة سبع و سبعين فسموا سنة الف خد م بكتبه اقل عبیده الناصر لدولته مصطفی بن نور محمد خطاط علی
 و بر منار مسجد این عبارت کنده است - تاریخ الهی عبارت است از زمان جلوس حضرت
 شاهنشاه ظل الله کبر بادشاه بتاریخ یازدهم فروردین ماه آبی ۸۴۶ هجری قمری موافق لیست ۲۵
 رمضان ۱۲۵۴ هجری قمری حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله بران پور را مقترایا ظفر
 آیات ساخته و بهادر خان آمده بیابوس مشرف شد و او را بتابع جان بخشی کردند و

قلعه آسیر فتح شد

شاه غازی جلال دین اکبر	آن بتایید نجات قلعه
کرد فتح آسیر از ان ناسی	گفت بگیرت قلعه اسیر

قالیه و کاتبه محمد معصوم التخلص بنامی ابن سید صفای الترمذی اصلا و البکر سنی
 و مدفن المنتب الی سید شیر قلندر ابن بابا حسین ابدال السبزواری مولدا و القند باری
 موطن و مدفن بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت ۸۴۶ هجری قمری موافق لیست و ششم شوال
 هندگان حضرت عازم لاهور شدند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه	عازم هند و سنان فی القور شد
یک عدد نامی فزودانگاه گفت	شاه دالا عازم لاهور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سرائی عهد عبدالرحیم خان خانانان است مسجد
 منهدم افتاده و سربل برقرار است و بر باب وی این عبارت مکتوب است - در عهد
 سلطنت ظل الله فی الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی خلد الله و الله
 و احسانه و صاحب صودگی حسان خانانان سپه سالار خلد شوکتیه حب الام

جهان مطلع با تمام بنده درگاه خلاق پناه شکر خان سینه یکنه از دست رفت این
سرا با تمام رسید و قلعه امیر از برهان پور بغا صله پنج کرده بر سر کوه هفت صد فاصله
واقع است و در این قلعه الحال اندک سپاه فرنگ با ساز و سامان جنگ میباشد و
اما کن کنه یک مسجد عالیشان باقیست در آن لغات را میباشند و بر ابواب قلعه کن بها
نقش اند از انچه یک کتاب نیست

چو شاهزاده اورنگ زیب دین پرور	که باد و غم از کردگار شینفر
جلوس کرد بر بخت خلافت کبیر	گرفت بجای پدر را بقوت شیر
زبان تیز ز لنگ سن ایچے نایچ	هدیه کرد رستم بادشاه کشور گیر
غلام گشته شش احمد ز خشم ثانی بود	بحکم شاه درین سال حاکم بود

و حقیقی میباد که در دیار دکن قلعه و بنده گان عالی اکثر قلاع و بقاع قابل الذکر اند و
راقم این تاریخ میخواست که بچشم خود دیده بنویسد اما بر آرزوی خود دست نیافت
فلهذا بر ذکر برخی از آن که از فتوح شنیدم و لائق تحسیر یافتیم باین صیغه را ختم نمودم
قصه همکنده - از حیدر آباد پنجاه کرده است بقدر هفت هشت هزار خانه آبادی
اوست قایلین و طهرنجی باغان بسیار میباشد و در اینجا یک بت خانه قدیم است
هزار ستون سنگین از یک یک پاره سنگ در و ست اگر هنوز در آن دیر پرستش میکنند
و میگویند که مسلمانان خراب کرده اند و همکنده را راجه رام داس سامی قبل فتح و
سال از سنین سال باهن که این سینه در هند هنوز معروف است و در کتب هندیه
نوشته میشود آباد کرده بود و قریب این قصه را سناپیٹ و موضع عرش غیر فضا
کلان هستند و بغا صله یک میل از موضع عرش قلعه درنگل است گردش خنجر

۱۰۰

۱۰۰

و دیوارش آفتاب و عقیق است که ده ارا به برابر بر آن رفتن می تواند و فی زمانه این قلعه
 ویران است در آن زراعت میشود و از آثار قدیم یک مکان و یک چاه باقیست و در کنار
 آن صفی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چهار صد و ده هجری راجه کاکت مول راج بنام
 کرده بود و از همکنده بقاصه سه کرده سرحد پرگنه پرگال شروع میشود و پرگال از
 همکنده ده کرده است و درین علاقه جنگل و سنگ لاخ بسیار است و در ختماس
 کهرنی و چروچی بے شمار و درین دشت قوم گونڈ میباشند و از پرگال بقاصه سه
 بنجانه پالم پٹ است تعمیر کرده راجه پرتاب رود و پسر راجه کاکت مول راج و این راجه
 در سنه شش صد و هفتاد و ده هجری تالاب پاکمال کنده اندیده است گویند این آبگیر
 در دور چند فرسخ است چهل هزار فرسود و در مدت پنج سال کا دیده و ساخته اند و در
 زمانه این راجه شهر و رنگل در دور سی و شش کرده آباد بود و از کن تالاله آباد و رنگال
 و گجرات حکومت داشت و در پیش مذہب لنگوتی بود که یکی از مذہب هندوان است
 و بر نرگا و سوار میشد و در سنه شش صد و هشتاد و پنج هجری جنگیده و در دست پسر سالار
 علام الدین گرفتار آمده بهر بی رفت شاه تاج بخشیده بلج مقبر فرموده برگردانید و پرتاب
 برابر دیای نر بدار سیده بھر هشتاد و هشت سال در گذشت القصد ارتفاع کرست
 بتخانه اش بر نیمقدار تصور باید کرد که صد دینہ از ہر چار طرف دارد و ہر دینہ بقدر
 انگشت بلند و بطور شش دست عقیق است و بالای این چوترہ بتخانه و ہر چہ
 محرابهای ہر چہار سمت بتخانه از یک یک پارہ سنگ سیاه آفتاب بلند اند کہ فیصل
 با عوامی میرود و ہر چہار سمت بالای دیوار ہر چہار محراب بقصد ہر چہار دینہ پری و ہر
 حیوانی و سباع کمال صفائی از سنگ سیاه یک قطار ساخته اند و ہر سورتہای این

بیکرهای سنگین سفت بتخانه ننشاده اند گو یا سفت برداشته استاده اند و گن به این بتخانه
 بخاطر زبان تلنگی بنشسته است که خوانده نمیشود گویند که در آن مرقوم است که هفتد که در پریه
 راجح الوقت در تعمیر این بتخانه صرف شده و قریب این بتخانه تالاب کلان است
 بسیار عمیق و در آن آبگیر ماهی بقدر ده ده گز هستند و این تالاب را تالاب پالم
 میگویند و ازین تالاب رود بار کلان برآمده است که بر هر دو کناره آن دشت مید
 و پودینه کرده با کرده است و تالاب پاکحال از هکته جبهه کرده و بجای طویل و ضعیف
 که از یک کناره کناره دیگر از دور بین هم معلوم نمیشود و عمیق هم بسیار دارد و ازین
 تالاب چار رود کلان برآمده بدریای شور ملحق شده اند و در دشت شیر و خر س
 چوبی جوق هستند و از هکته بفاصله پنج کرده در یک کوه کان آهن است و چهل کوه
 قصبه کهنه و از آنجا کوه قصبه کلور و در آنجا کان ابرق است و اشجار کیوڑه
 بسیار و بار باشل پرندگان در آن دشت می پرند و کوهیست بلند که بالای آن
 رفتن دشوار است گویند که بالای کوه همه جنگل کیوڑه است و چشمه های شیرین جاری
 هستند و جنات میباشند و اکثر اوقات صدای نغمه های رنگ رنگ از آنجا بر می خیزد
 و بگوش میرسد و در قصبه کاور آب گیر است بقدر صد گز مربع در آن هر کس که پاچه
 می شود ذرات ابرق بر آن چسبیده مثل افشان بیناید و گویند که قریب قصبه پالوچ
 بهدر اچلم که در لقلقه کنده ای کنده واقع است در یک کوه کان نقره است و از چند
 سال انگریزان در آنجا کان انکشت یافته اند و برای ریل و حمایات بر آورده و نیز
 متصل به حد تلته برده در جاگیر نظام پادشاه بهادر میر کاجیدر آباد معدن
 الماس است مگر کسی توجه برین معدن نمیکند و ظفر الدوله احتشام جنگف دی که الیوم

بار الهام حیدر آباد که در عهد نواب نظام علیخان بهادر بود چند قلعه نامی مثل قلعه کرم
 و قلعه نزل و قلعه طفر گله ساخته است طفر گله بالای کوه است و برین قلعه بسیار
 توپهای عمده و خوب صورت که از هفت جوش ریخته اند افتاده اند و این همه قلاع و بنا
 در صوبه تلنگ اند و قصبه نل گله در میان دو کوه واقع است و در دشت شهید سید
 پیدا میشود که بیک روپیه شانزده آثاری آید و شان عمل در دور بست بست گز در
 جبال و کوفت موجود است و ازان شهید بقدر دصد سبوح برمی آید قوم کوئل و یک
 برگ آورده بر آتش می نهند و دروشن بلبس عمل میدهند لگان علی حده میشوند و شیا
 سوراخ نموده شهید برمی آرند و از حیدر آباد و بفاصله هفت منزل قصبه نلدر که است
 در اینجا محمد عادل شاه والی بجایو بر لب رود سه بزرگ بقدر بست دو و گز بست
 از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور باره دری نهایت استحکام بنا کرده است
 و در سه سیر با گذر شته هرگاه سوراخهایش میکشند آب از بالای سقف این مکان
 بطور چاقو میریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود و بعضی برا
 آمد و رفت درین خانه دقت زیر کش آب جدا گانه ساخته اند و این خانه هنوز از
 جای ترخینه موجود است

نظم	
خوش کس گفته است دور سفته	سخن لغزشسته در فته
حت گفتار تا باین حد بود	گر همه نیک و گر همه بد بود
طبع چون نقش خاتمه می بست	
قلم اینچار رسید و سر بگفت	

وقایع دو ساله ریاست حیدر آباد بزرگ
تحریر مؤلف تاریخ و کهن ریخته خامه فصاحت
مرزا محمد علی مالک مطبع جعفر بیک لکهنو

آغاز سال سنه ۱۲۱۱ میلادی در روز پنجشنبه در صفر سفر کردند و از لار دال
و خزان صاحب بهادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند جمله ارکان دولت و
تمام فوج طفر موج تا استیشن باستقبال رفت و بکمال تجمل سواری و در دارالامان
رسید و شب روشنی چراغان در شهر شد هفتم ربیع الثانی سنه مذکور بندگان
عالی بر سندر یاست دکن جلوس فرمودند در این بزم لار د صاحب بهادر
فرمان فرمایند و دیگر صاحبان عالیشان سران دولت قیصر بنده و جملة اُمراء
و اعیان حیدر آباد دکن موجود بودند و آرایش و تجمل ایوان اصفیه بزرگ
ایوان کسری می نمود و بعد جلوس اکثر اُمراء تشریفات فاخره سربلند شدند و
راجا نرندر بهادر بمنصب هفت هزاری و نقاره و پالکی حمالدار و خطاب
هماراجه و امام جنگ بهادر خلف لزاب خورشید چاه بهادر شمس الامراء
چهارم بمنصب هفت هزاری و علم و نقاره و ظفر جنگ بهادر خلف دوم خورشید چاه
بهادر بمنصب چهار هزاری و خطاب شمس الدوله و انامیرزا بمنصب دو هزار
و علم و خطاب خان بهادر سردور جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو هزار و علم
و خطاب خان بهادر قوی جنگ و میر جهاندار علی بمنصب یک هزار و پانصدی و علم
و خطاب خان بهادر و میر ریاست علی بمنصب هزاری و خطاب خان بهادر

و گرد هاری پرشاد بنصب هزاری و خطاب راجه بهادر و مولوی نور بخش
 خان بهادر محبوب نواز جنگ و میر نشر الله بخش خان بهادر دولت یار جنگ
 و دیگر اکابر هم برین منوال مشمول عواطف خیر و انه گشتند و منصب وزارت
 به عماد السلطنه میر لائق علیخان بهادر خلیف میر تراب علیخان بهادر مرحوم
 سر سالار جنگ تفویض گشت و شیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلیف
 ثانی سر سالار جنگ بهادر مغفور مختار کارهای مالی شدند و هم برین نسق بسیار
 تجدید در کار و بار ملک و اعیان حضرت بوقوع آمد که تفصیلات بسیار است
 و در این ایام بیست فرجام در شکوی اقبال فرزند ارجمند شهرستان وجود
 خراسید و بنام نامی سیر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سور و سرور
 در دولت خانه حضور پر نور زیاده از وقت تولد نظام النسا بگیم که قبل صد روز
 پیدا شده اند از ایشان و پیرایش ملوکانه یافتند و از باب استحقاق فراوان
 انعام و اکرام بدست آوردند و بعد از این بجای خدمت میفرستادند عالی از جاده
 اعتدال منحرف شد و بفضل شانی بر حق شفای کامل و تندرستی عاقل حاصل
 شد و کار چانداریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هر گونه انتظامهای جدید
 بر روی کار آمدند و با امرای قدیم مثل نواب بشیر الدوله بهادر خطاب عظیم الامرا
 آسمان جاه و به نواب عسکر جنگ بهادر خطاب بشیر الملک و بهمدی علیخان
 از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی بن بسیار کسان را ترقیات
 گوناگون روزی شدند و در محرم ستمه از بعض اعواب علاقه سلطانی نواز جنگ
 و پیادگان شهنشهر روز عاشورا تکرار بمیان آمد و نوبت بگشت و خون رسید

و به تدارک مناسب رفع قضیه بطور پیوست و سلطان نواز جنگ اول محبوب
 و آخر میر اسم خسرواته امان یافت و حضور بعد چندی جهت سیر کوه نیلگیر
 تشریف بردند و باز در رمضان سده هجری قمرین نصرت و اقبال مرا جمعت فرمودند
 و باید دانست که ریاست نظامیه و دولت اصفیه و ام ملکه پنج بخش است
 اول علاقه صرف خاص دوم علاقه صوبه برار که در وجه تنخواه سپاه فرنگ
 و راه سرکار انگریز است و بعد صرف هر چه باقی می ماند در خل خزان عامه شود
 سوم علاقه با یگانه متعلق سیر کبیر چهارم علاقه جاگیرت بخش خالصه دیوان
 که اقل و فائق آن عماد السلطنه هستند و می عمل اینهمه قریب پنج کرد است
 و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روز بروز با قاعده میگرد و هرگز
 صورت بهبود در آئینه خیال مرئیت و تفصیل این اجمال چون از اندازه این
 تاریخ مختصر بیشتر است باین روی کمال اختصار براسه ملاحظه ناقدان فن تاریخ
 این و حیزه بقلم آمد و بر خواننده این تمه یک فیه فارسی از کلام بلاغت نظام
 مولف تاریخ یعنی ابو الفضل دوران مولانا میرزا محمد عباس خان شروانی
 سلمه الله تعالی ثبت گشت و هو هذا

قصیده

<p>از سحر و جوشیدمان و ذوق کار سیه ابرو افسوس که گم گشت دلم در شب گیسو کل روی و خوش خو و من بوی و فرزند و نه فرقت تو دیدم من چشمه سحر</p>	<p>دل بر دهن شوخ پری و شبت بنده دیدم چو سراپای تو دل رفت ز قابو حسن تو غیانت دلا از سر بر سر از محبت تو معموره دل منمیرد</p>
--	---

این قصیده در شرح و تفسیر
 از قاضی ابوالفضل
 در این

چشمان تو خون ریز تر از لشکر جنگین
 کیسوی تو تابنده کند یی است ستم
 در وسط دوزخ تو رخت دیدم و گفتم
 و از رفت رفقار تو فیسما و غزاله
 در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه
 محبوب علیحان که ندر پیش در گریست
 صد شکر که از مینت و صف جیش
 دیدم تیزک و شوکت و اندازه پیش
 بے تدو عیال است با فضال الهی
 تشبیه و هم ذات و را چون بنفوس
 ای سرور و جمجاه ترانیت معاول
 در رزم جو بهرامی و در بزم جو یوز
 چون حمله کنی روز و غایب سر اعدا
 از هیبت تو شست کند از کف دشمن
 آن گونه جهر رخس تو بر فوج لخت
 یک مرد کماندار از افواج تو مرتج
 تریاق بود لطف تو از بهر اجتا
 گفتار تو اعجاز و کلام دگر آن حس
 آنگونه بود مائل لتریف تو رفعت

ابروی کجست تیز تر از تیغ اہلا کو
 مژگان تو برگشته سنانی ست بر زو
 خورشید بر آور و کسیر برج تر از دو
 مہ ہوش و حشمان تو پیمانہ تاج
 چون در دل من مدحت لواب لک
 در سیرت شادمانہ و در طلعت نیام
 نظم جو گاستان ارم یافتہ
 انکاشتمش تخت کے و تاج پرا تو
 درخشش و در ہمت و در صولت تیر
 در پہلو سے عمان چہ بود آب قیر
 ہر چہ خرد کرد بہر سمت نکالو
 در حرم قراخانے و در عزم
 آید بجلو دارے تو فتح ز ہر
 افتد بگلوش چو چشم حلقہ چالو
 چون جہت پئے صید کند شیر بر ہا
 بہرام جو یک شاہ سوار است زارد
 زہرست پئے خاطر بد خواہ تو دارو
 بسیار قنات بود از تجر و جادو
 گرد و جو کسی شیفہ بر قامت دجو

سے در نقیب
 قلم در دست

سے در نقیب
 قلم در دست

سے در نقیب
 قلم در دست

سے در نقیب
 قلم در دست

خاقانی و قاتانی و فارابی و خواجی اسکندر دقت ست و وزیرش چارلو تا داروی اورام بود و همسر و تنگ تا حوت و تنگ ست روانی خطام تا آب بود باعث پیدایش لولو باشی بجهان داد اگر دشمن و دوست همزنگ شب تار و رخ قیر و کبریت	حرفی ست ز روح تو شها آنچه نوشتند المنته الله که مسدود جوان بخت تا وقع شود در دسر از صندل سوده سرخاب بود تا که عبرت غاب شناور تا نسخ بود لعل در بر جبهه و خضر مانی سر اورنگ باقیال شمشیر اعدا ای تو غمناک دول افکار دیر
---	--

احباب و ثنا خوان و هوا خواه تو کسیر
دل شاد و نو اسب چو غلمان میبوی

تقریظ از جامع کمالات انسانی مزار خورشید بیات صفه

فصیح اللسان به بیع البیان ابو الفضل دوران ابو الفیض ثانی چو در ادعیه فضل حسرت میمانی بعلم و کمالات جان جهانی سز و گریه بگویم که صاحب قدرانی قبلا و کمر بند و تلج کیا نی تا بین نیکو چو اشعار شایسته بصد شادمانی بصد کامرانی	نفس در گرفت از تو علم معانی ابو الفتح عصره و ابو نصر دهر در اهل سخن افضل و برتر سے ایام سیر زار نصرت نامور و چهل سال از بیع دانش کوشی بایز دگر ز سبب بیالاسی تو چه زیبا نوشتی تو تاریخ دکن سلامت بزی نامرور قیامت
--	--

ترجمه مؤلف تاریخ

مولانا عباس خلیف الرشید مصنف عجب العجائب الفتحه الامین مولانا شیخ احمد ربانی بن عالم
 عامل میرزا محمد تقی خان شروانی بن میرزا محمد علیخان شیبستونی الممالک ایران در عهد نهای
 نادر قمران بن میرزا ابراهیم خان همدا از جانب پیش سجا برین عبد الله انصار کاشانی
 و جداموری اوسید سید حیل خان مرشد آبادی از سادات عالی نسب و از اهل بلاد و بلاد
 ۲۲- شوال ۱۲۸۶ در بنارس پیدا شد و کتب عربیه از والد خود خواند و فارغ
 از میر خیرات علیخان فضل آبادی شاکر و شیخ علی حنین گیلانی و در بلاد و کنعان
 و پیر گردید و در نظم فارسی چند س از نجم الدوله ویر الممالک میرزا اسد الله خان
 دهلوی اصلاح گرفت و در فنون عسکری که عبارت از سیف بازی و اسب بازی باشد
 بسبب چردلی جیل و فطری دستگاه وافی بهم رسانید و در فنون ادبیه و کلام استعداد
 حاصل نمود و در فن تاریخ صاحب کمال گشت و بسعی بعض اکابر اهل الفضل دوران
 میرزا عباس خان از بهادر شاه خاتمه آل تیمور مرغان یافت و اکثر بلاد هند دید و از
 مدتی در خطه کجوه پال صوبه مالوه اقامت اختیار کرد و در آن ریاست عربت و اعتبار کلی
 حاصل نمود که امروز مقلد قوانین و موعود قایل انجا و همهم محکم تنظیمات شاه جهانی
 لقب یافته و باقتضای آنکه هدی سلام الله علیه خردمندانه بسر بر دو و فن تاریخ
 و انشا و غیره تالیفات جمید میدارد از انجمله تاریخ روم و تاریخ افغانه و تاریخ سمرقند
 و تاریخ قندریان و تاریخ انده امجاد و تاریخ کجوه پال و تاریخ نفیس و آئین حسینیه
 کتب سلفه اش که اکثر طبع گشته اند قابل ملاحظه اریاب علم و فضل اند فقط
 کتب مرزا محمد علی مدیر طبع جعفری از مخارج کتب

استہار کتب مطبوعہ مطبعہ جعفر واقع شجاع پورہ لکھنؤ

رسالہ صفات ذاتی و صفات فیہ بارہ سالہ جبر و تقویٰ	۱
در رسالہ بد اور رسالہ شکایات و رسالہ رضاع - ۳	۳
تحفہ جوادید و رادعیدہ و اعمال ضروریہ اردو - ۴	۴
اردو ترجمہ جلال العیون جلد اول از حال حضرت	۵
خاتم الانبیاء تا حال امام حسن علیہ السلام - ۶	۶
ایضاً - جلد دوم از حال امام حسین تا حال قائم آل محمد - ۷	۷
تجوید الغنہ جلد اول خوشخوار وضع تریچل جلد اول - ۸	۸
نخل نام از حاج مرزا جعفر علی فصیح مرحوم - ۹	۹
مرتبہ و سلاطین فصیح - جلد اول و شوم - ۱۰	۱۰
مرتبہ ہائے جناب میر خورشید علی صاحب نفیس - ۱۱	۱۱
مرآۃ التحقیق در اصول خمسہ بدلائل و براین اردو - ۱۲	۱۲
تائید الاسلام ردیچہ از جناب مفتی سید محمد عباس صاحب	۱۳
قبلہ بزبان اردو - ۱۴	۱۴
تنقیح الکلام فی احوال شارع الاسلام اردو ترجمہ کتاب	۱۵
آنریبل مولوی سید امیر علی صاحب - یہ کتاب لا جواب	۱۶
سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول من	۱۷
بطرز جدید ہر اسمین فرقہ ہمدون لغاری کے اعتراضات	۱۸
کا جواب شافی او نہیں کی کتب معتمدہ جو سلم لکھنؤ	۱۹
ہیں نہایت ثبات سے دیاتے - ۲۰	۲۰
اخلاق احمدی - اس کتاب میں مفصل طور پر بیان	۲۱
تہذیب اخلاق کو حسب رواج زمانہ ابیات لکھ رقم کے	۲۲
اردو زبان میں لکھا ہے - ۲۳	۲۳
زبدۃ النجوم قواعد تجرید میں - ۲۴	۲۴
نہایت الطالب - در نسب و عادات بزبان عربی - ۱	۱
طالب السؤل فی قیام آل الرسول انجمہ بن علی شافعی - ۲	۲
کتاب اصلاح و باغم - تصنیف ابو علی محمد بن الحسن بن علی بن	۳
مفضل کلایہ و منہ و فضائل بطرز لطیف بزبان عربی نظم - ۴	۴
صفات بریلج الزمان بہرانی عربی - ۵	۵
طب العرب دیوان عربی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب - ۶	۶
مہجہ کوثری شرح قصیدہ سید جبریل حمیری علیہ الرحمہ - ۷	۷
مین لا یخضر الطبیب تصنیف محمد بن کریم یارزی و طب - ۸	۸
تخریج الآیات موسوم بنجوم الفرقان در استخراج آیات قرآن - ۹	۹
حق الیقین از اخوند ملا محمد باقر مجلسی در اصول خمسہ - ۱۰	۱۰
سفینۃ النجات - در اثبات امامت و دیگر مبانی اصول - ۱۱	۱۱
صحیفۃ الرضا علیہ السلام - ۱۲	۱۲
مشکوٰۃ الاوزار از اخوند مجلسی - ۱۳	۱۳
حراط النجات - در ترجمہ حدیث اعرابی از اخوند مجلسی	۱۴
مشتمل بر چہار ہزار اسمیکہ از سنائی و محرمات - ۱۵	۱۵
نزدہ آٹھ عشرہ - جلد اول بجواب تحفہ شاہ عبدالعزیز	۱۶
دہلوی در ذکر حدوث مذہب - ۱۷	۱۷
حد تحقیق مشہر شریعتی از مولوی ذبیح اللہ - ۱۸	۱۸
ضررت حیدرہ بجواب شوکت عمریہ در بحث متعہ ہر جلد - ۱۹	۱۹
الآب الجنان جلد دوم در صلوة از ملا رفیع و ملا - ۲۰	۲۰
تذکرہ حکماء المیسیسی بنجوم السنار بزبان فارسی - ۲۱	۲۱
رسالہ رحبت از اخوند ملا محمد باقر مجلسی علیہ الرحمہ - ۲۲	۲۲
مجموعہ رسائل سید اخوند مجلسی مشتمل بر سائر احکام و مسائل - ۲۳	۲۳

جدول غلط و صحیح الفاظ تاریخ دکن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	تاریخ دکن	تاریخ دکن	۱۷	۱	سوار لچری	سوار لچری	۲۹	۱۶	سید پرید	سید پرید
۲	۵	کریدہ	کریدہ	۱۷	۱۶	اختیار	اختیار	۲۰	۵	حصہ	حصہ
۲	۷	دکن	دکن	۱۵	۱۷	آصفیہ تانی	آصفیہ تانی	۳۰	۱۵	خیرہ	خیرہ
۴	۱۸	بیانی تونی	بیانی تونی	۱۶	۸	یکصد	دو صد	۳۲	۱۰	میز تانان	میز تانان
۴	۱۸	جانا تونی	جانا تونی	۱۶	۱۶	یکصد	یکصد	۳۴	۵	رفع و	رفع و
۴	۱۹	قرانی تونی	قرانی تونی	۱۸	۱۹	فضلت	فضلت	۳۸	۱۱	زمان	زمان
۵	۲	سماگری	سماگری	۱۹	۱۰	بیشتر	بیشتر	۳۸	۱۹	غمر زدہ	غمر زدہ
۶	۹	پاسید	پاسید	۱۹	۱۳	از رو	از و سادہ	۳۵	۱۸	چند	چند
۶	۱۰	زادہ	زادہ	۲۰	۱	دو دازدیم	دو دازدیم	۳۶	۹	نیکو	نیکو
۶	۱۱	لا ادبالی	لا ادبالی	۲۱	۳	افزودند	افزودند	۳۶	۱۱	قالی	قالی
۶	۱۱	بیشتر	بیشتر	۲۲	۸	خوشیہ بابا	خوشیہ بابا	۳۷	۱۲	صفحہ	صفحہ
۷	۱۰	حیدر آباد	حیدر آباد	۲۳	۱۳	ماجدہ در	ماجدہ در	۳۷	۹	بیندہ گات	بیندہ گات
۸	۸	دوم	دوم	۲۳	۱۴	خرد و کل	خرد و کل	۳۷	۱۷	انجیر	انجیر
۸	۱۰	چند	چند	۲۵	۷	گفتم	گفتم	۳۷	۱۸	آرائیگا	آرائیگا
۱۰	۶	بینی	بینی	۲۶	۹	جہان	جہان	۳۷	۱۸	دیو گز	دیو گز
۱۰	۱۰	آصفیہ تانی	آصفیہ تانی	۲۶	۱۳	بیشتر	بیشتر	۳۸	۱۹	ماند	ماند
۱۰	۱۴	ہاوالین	ہاوالین	۲۷	۶	منج روت	منج روت	۳۹	۱۶	در و در	در و در
۱۲	۱۹	زندہ	زندہ	۲۹	۱	مقابلہ	مقابلہ	۳۹	۱۷	بہر گز	بہر گز
۱۳	۱۶	لچری	لچری	۲۹	۷	انجین	انجین	۴۲	۵	بالہ	بالہ

۵۰ برطانیہ صفحہ ۱۴-۲۶ صفحہ ۱۱ غلط است ۲۶ صفحہ ۱۱ صحیح است ۲

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۴	در عهد	در عهد	۴۴	۱۹	لمر صه	لمر ضاته	۴۵	۱۰	کشمم	کشمم
۴۳	۵	سجده	سجده	۴۶	۸	بیه	بیه	۴۷	۲۷	کژده	کژده
۴۳	۱۹	شاه سلطان	شاه سلطان	۴۶	۱۳	هنگنده	هنگنده	۴۷	۷	وروش	وروش
۴۴	۹	سیر اخا	سیر اخا	۴۷	۱۷	هنگنده	هنگنده	۴۸	۲	تا بیده	تا بیده
۴۴	۱۵	الامر لویه	الامر لویه	۴۷	۱۴	کری	کری	۴۸	۲	سرازیج	سرازیج
۴۴	۱۶	للقرب	للقرب	۴۷	۱۲	بطور	بطور	۴۸	۱۰	قرا سو	قرا سو
۴۴	۱۸	المکرم	المکرم	۴۸	۶	هنگنده	هنگنده	۴۸	۲	المنه	المنه

قطعه تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک خنوری شمس با نغ
نقشی خدا علی صاحب المخلص نغ

رفت شیدا بیان چون از مضامین درست
خطبه تاریخ هجری خاصه فارغ بخواند
کوس یکتای بهالم از زبان کلک زد
سکه حالات شان کلک گوهر کلک زد

۱۳۰۴ هجری

قطعه تاریخ

بدون با نغشت قلم خوب کشیده غازه
سید طبع به پیشه یک کتاب آرد
۱۳۰۴ هجری

رفت سحر بیان بر رخ زریای کج
رخت از خاصه فارغ گل سال فصل

ب ۱۲۴

۹۵۲



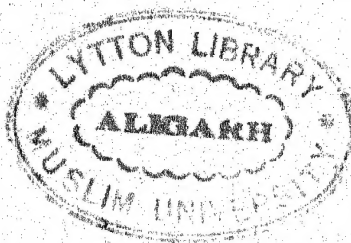
**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

13 FEB 1971

28 SEP 1971

۱۲ ۲۵



१८२

1750

پانچ چار چھن چھن تار پانچ دھن

[illegible]